

اسرار الآثار

خصوصي

حروف ب پ ت ث

جلد دوّم

تأليف

فاضل مازندراني

مؤسسه ملی مطبوعات امری
۱۲۴ بدیع

1

ب

ب (ب) در عربی حرف جرو وارد بر اسم برای افاده معانی
کثیره از آن جمله الصاق وربط است. در کتاب اقدس: "بسمه

الحاكم علي ما كان وما يكون" ديگر
سببیت قوله:

"قد ماجت بحر الحکمت والبيان بما هاجت نسمة الرّحمن".
ديگر استعانت قوله:

"وبها تنصب اعلام النّصر علي القنن والاتلال".
وقوله:

"بل فتحنا ختم الرّحيق المختوم باصابع القدرة والاقْتدار".
ديگر مصاحبت :

"وحمل الميت بالعزّت والاعتزاز".
ديگر ظرفيت قوله:

"واحفظوهم عن الذّئاب الّذين ظهروا بالاثواب".

ودر آثار عرفاني شيعيان مقامي رمزي الهي نسبت به نقطه و (ب) مذکور و ماثور گرديد و در بياني فلسفه مخصوصي در اين باب ابتكارش که در ضمن شرح نام نقطه ثبت است. و در توقيعي است:

"الحمد لله الّذي جعل طراز الالواح صبح الازل طراز الالف القائم بين البائين فلاحت واضانت" الخ

که مراد رمز باب مي باشد و در ضمن (س) نيز ذکر است. و در آثار ابهي (ب) و (ب ه) رمز از خودشان بسيار است و از ان جمله در لوح حروفات مقطّعه مذکوره ضمن نام يحيي قوله:
"هذا كتاب من الباء قبل هاء"

و نيز (ب) بدانگونه که در ضمن لغت صحيفه از صحيفه العدل نقل است در الواح رمز از ملاً محمد باقر بشرويه از حروف حي گرديد. و نيز شهر بار فروش مازندران که در عصر پهلوي به (بابل) مسمي گشت به نام (ارض الباء) و به عنوان (ب) در آثار مذکور مي باشد و بشرويه

خراسان به عنوان (ب) یا (ب ش) در الواح و آثار بسیار مسطور است بدین طریق:

"جناب ملاً باقر ب بسم الله الاقدس الابهي "
 و "جناب اسمعیل ب" "جناب محمدحسن ب" و "جناب ابوالحسن ب"
 "ورقة الفردوس ب ان یا ورقتي اذا هبت عليك فضلي من مشرق
 عنایتي وحضر تلقاء وجهك لوح امري الذي نزل من سماء مشيتي وهواء
 ارادتي خذيه وضعيه علي عينك." الخ
 "روحاني ب بسم الله الاقدس ان یا امتي قدرقم لك كتاب كريم انه من
 لدي الرحمن الرحيم " الخ
 "ب آقا محمدحسن الذي فاز بلقاء الله" الخ
 "بسم الله الاعظم الابهي محمدحسن في باء " الخ
 "یا حزب الله في الباء والشين اسمعوا نداء الله الملك الح العدل
 المبين"

و نیز (ب د) در بعضی از الواح رمز از بادکوبه است قوله:
 "انا اردنا ان نذكر في الحين اوليائي واحبائي في الباء والذال" الخ
 و نیز (ب) در برخی از الواح رمز از بیروت شد قوله:
 "حمداً لمن تشرف ارض الباء بقدم من طاف حوله الاسماء" الخ
 مراد از "من طاف حوله الاسماء" غصن الله الاعظم است که به آن ایام
 در بیروت بودند.

باب به فارسی پدرو بزرگان خصوصاً مشایخ روحانی اطلاق
 گردید چنانچه کاتولیکان شیخ و حبر اعظم خود را پاپ و پاپا خوانند که
 در سورة الهيكل خطاب به اوست:
 "ان یا پاپا اخرق الحجات قداتي ربّ الارباب في ظلل السحاب وقضي
 الامر من لدي المقتدر المختار."
 و باب به عربی (در) و (مدخل) است. ابواب جمع.
 و باب به معنی نهایت و شرط و صنف و خصالت و هر فصلی از کتاب هم
 اطلاق میشود. در لوح طبّ است:

"وهذا القول في هذا الباب فصل الخطاب"

وباب وابواب به بزرگان خصوصاً بزرگان روحانی که درهای فیض و سعادتند گفته میشود وحديث نبوي " انا مدينة العلم وعلي بابها" معروف است.

واز آثار نقطه در رساله غنا است:

"روایت مهزم اسدي از امام جعفر صادق قال قال رسول الله انا المدينة وعلي الباب فكذب من زعم انه يدخل المدينة لا من قبل الباب"
ونیز در صورت زیارت در حق حضرت امام حسین است:
"السّلام عليك يا باب الله السّلام عليك يا كلمة الله"

و در شرح کوثر راجع به ابواب ونواب بعد از امام حسن عسکری است:
فاعرف ان له كان غيبتان باذن الله وقد حضر ما بين طلعتة خلق ولا يعلم عدتهم الا من شاء الله وان في لغيبه الصغري له وكلاء معتمدون ونواب مقرّبون وان مدتها قضت في سبعين سنة واربعة و عدة ايام معدودة وان في تلك الايام كان نوابه روجي فداه عثمان بن سعيد العمري وابنه ابي جعفر محمد بن عثمان والشيخ المعتمد به الشيخ ابوالقاسم الحسين بن روح ثم علي بن محمد السّميري واتهم كانوا في غيبة الصغري محالّ الامر ومواقع النهي وان الشيعة يرجعون اليهم في اوامر الالهية والشؤونات القدسية المشرقة من ناحية المقدسه ... ولوان ظهر من الابواب الاربعة آيات عجيبة و من المفترين سيئات عظيمة ولكن لم يعدل في كتاب الله بحرف من توقيعات المتئلّة من نور الجلال ... فاذا عرفت مقام الابواب فايقن انهم لم يبلغوا بمقام الا بطاعته روجي فداه بعدمعرفته وان نيابة لعامة الاعظم من الخاصّة لانه بنفسه يوقد من نار الحبيب لمعرفته وطاعته. الخ
و در اثری به امضاء خادم 66 خطاب آقا ميرزا ابو الفضل گلپایگانی است:

"واينکه در باره شلمغاني وما ذكده في ظهور الله الاعظم مرقوم داشتيد عرض شد هذا ما نطق به لسان القدم يا ابا الفضل قد نطقت الحق و اظهرت ما كان مستوراً في كلماته مقصود مبشر يعني نقطة اولي روح ما سواه فداهد از ذکر اين فقره خرق او هام ناس بوده آن جناب میدانند که شیعه

غافله در این مغمام چه ذکر نموده اند گاهی به ایدي ظنون ناحیه مقدسه بنا نموده اند و هنگامی ذکر سرداب از السن کذباً ایشان جاری و ذکر جابلقا و جابلسا و سائر واضح و مبرهن کلّ بر مرکا هوی راکب و در بیدای ظنون و اوهام راکض و مقصود حضرت آن که فی الجملة به این ذکر خرق حجاب فرمایند عارف شوند بر آنکه آن کینونت مقدسه و ذات مقدس در اصلاب است نه در شهرهای موهومّه مجعوله چه که در اول امر استعداد اصغای بیش از این در خلق نبوده و بر حسب ظاهر آنچه فرموده اند مطابق بوده ما جری من قلمه الاعلی انه بنفسه ینطق بین الارض و السماء بآئی امّ الکلام بین الانام و الحقّ الظاهر بین الخلق و بیان الرحمن فی الامکان تعالی من ذکره و یذکره فی هذا الحین و شهد له بما شهدت به الکائنات الامر لله منزل الآیات."

و در عقاید شیخ شهیر احسائی تقریباً به اسلوب عرفاء بعد از مقام نبی و امام وجود واسطه ای که حامل فیض امام بهر رعیت باشد فرض و به منزله رکن رابع اصول دین بلکه جزء اخیر علت تامّه است و به موجب حدیث مأثور "لا یخلو الارض من حجّة" هرگز زمین بی وجود باب چه ظاهریا غیر معلوم برقرار نمیشود و حتی در ایام پیمبر هم طبق حدیث مشهور "السّلمان منّا اهل البیت" سلمان باب زمان بود و "السّلمان باب الله" گفتند و شیخیه بعد از علی بن سمیری مذکور نیز به توالی قرون ابوابی را معتقد شدند و مثلاً محمد باقر مجلسی و بعد او در قرن دوازده شیخ حسین بن صفور باب زمان خود شاید بودند تا آنکه شیخ احسائی و بعد از او سیدرشتی حائز این مقام گشتند. و در مناجاتی از نقطه است:

"وانّ الباء بین لدیک مظهر انورک و سرّک فی کلّ العوالم و انّهما من النّبء الطّائفین حولک" الخ

چنانکه ضمن نام احمد در شرح حال شیخ نیز مسطور میباشد و مراد از بابین شیخ احسائی و سیدرشتی است. و قوله:

"وانّ لاحد منکم فرض ان یدرس فی بیت باب الله المقدّم من آیاتنا" الخ

که مراد از باب الله المقدم سیدرشتی است و مفاد آنکه یکی از علماء اصحاب باید در حانۀ وی به کربلا تدریس از روی آثار جدیده نماید.
 و در اولین کتاب آیات خود یعنی شرح سورۀ یوسف نداء به عنوان بابیت مرتفع نمود. قوله:
 "واتبعوا ما اوحى الينا من احكام الباب في ذلك الكتاب مسلماً لله و لامره علي الحق رضياً."
 وقوله:

"اعلموا يا اهل الارض ان الله قد جعل مع الباب (خودآن حضرت) بابین من قبل (شیخ و سید) ليعلمكم امره علي الحق بالحق من حوله علي الحق مشهوداً وان الله قد قدر لكم في الباب باباً (ملاً حسین بشرویه) علي الاذن ليلبغكم الي الباب باذنه."
 وقوله:

"ولقد اخرجها الحجّة بقية الله صاحب الزمان عليه السلام الي بابه الذكر." الخ
 که در ضمن نام صحیفه و بیان صحیفه مخزونه ثبت میباشد و در توفیق به حاجی میرزا آقاسی است قوله:
 "الا بمرآة رابع لم يكن نفسه الا ظهور مرآيا ثلثه ولذا قد خلقني الله من طينة لم يشارك فيها احد."
 و شهرت به نام باب باقی ماند که در لوح بهاء الله به حاجی محمد کریمخان است:

"تو و امثال تو گفته اند که کلمات باب اعظم و ذکراتم غلط است"
 و در ضمن نام (الف) و دعای الفین و ضمن لغت (جواد) کلمات در عدم ادعای بابیت منصوصه و کلمات منقولۀ شرح کوثر در بیان اعظمیت مقام بابیت عامه ثبت است و چنانچه در تاریخ مفصل بیان شد در سنین اولی ملاً حسین بشرویه باب و واسطه مابین او و شیعیانش بود و طولی نگذشت که بابیت را به او واگذاشتند.
 و در لوحی است قوله:

"همین ادّعای بابیت حضرت اعلی روح ما سواه فداه مدلّ و مظهر
 شوون ناس بوده و هست دریک مقام بابیت مخصوصه را از خود نفی
 فرموده اند چه کلّ دروادی ظنون و اوهام واقف و قادر بر ادراک اشراقات
 آفتاب یقین نه الا من شاء الله و در هر بیان که از مشرق اراده رحمن ظاهر
 اکثری در ذکر بعضی از نفوس قبل بوده و اگر خلق مستعد بودند جز ذکر آفتاب
 حقیقی و سماء معنوی از لسان و قلم آن حضرت جاری نمیشد چنانچه از
 بعضی آیات مبارکه مستفاد میشود بلی رضیع را لحم مضرّ است سبحان
 من يعطي كلّ ذي حقّ حقه کلمه ای درباره حسین بن روح از افق قلم آن
 حضرت هنیذاً لحضرتک ثمّ مریئاً بدوام اسماء الله و صفاته بما عرفتموه
 من قبل ما بین این مردم و این نفوس شخص انسانی بلا کلّ ما يعلم یقال
 متمسک باشد."

وقوله:

"از جعفر برادر عسکری سؤال نمودند که آیا از برادر تو اولادی ماند
 فرمود طفلی بود وفوت شد بعد که هیاکل مجعوله این کلمه را شنیدند تکذیب
 نمودند و او را کذاب نامیدند ملاحظه نمائید که ظلم به چه مقامی بود و افتراء
 به چه رتبه رسید بعد ذکر ناحیه مقدّسه و ظهور توابع به میان آمد به همان
 تفصیلات که از قبل شنیدید حق انصاف عنایت کند امثال آن نفوس را که
 ناس بیچاره را در تیه ظنون و اوهام سرگردان نمودند و اتبّ از ابی لهب
 گذاشتند الخ

ومفادّ امثال این بیانات از آثار ابھی که نبذه ای هم ضمن لغت جابلسا ثبت
 است چنین میباشد که آنچه در آثار بیان در سنین اولیه راجع به وجود و غیبت
 محمد بن الحسن و صدق مدّعیان بابیت از نواب اربعه و بابیت عظمی و
 امثالها صدور یافت فقط نظر به حکمت وقت و عدم استعداد فکری مردم
 زمان بود چنانچه آثار و احوال بعدیه خودشان این موضوع را
 کاملاً توضیح و تبیین نود و عین کلمات صریحه نقطه البیان درین خصوص
 نقل از رساله دلائل سبعة ضمن نام (ب ب ع) میباشد.
 و در توقیعی است:

"وانّی انا قد اظهرت نفسي في الابواب في اربع سنين." الخ

و در توقیع به عظیم:

"ان اشهد ان الله قداظهرني في الابواب عدد الدال وانا كنا فيه ناطقين
فلما قد عرفت نفسي كل الشئني." الخ

بابا فارسي جدّ و استعمال در مردپيرو بزرگ به نوع احترام و
شفقت میشود و عدّه اي كثير در آثار اين امر به شهرت اسمي و يا
تجليلي بابا مذکورند از آن جمله نامه اي به خط آقا ميرزا موسي کلیم برادر
ابهي که حسب الامر به ملا زين العابدين عمو به جهت حرکت دادن
شهر بانو خانم بنت آقا ميرزا حسن برادر مهتر از تا کر نور براي اقتران با
غصن اعظم نوشت قوله :

"هو البهي الابهي بابا بيا بابا بيا هر قدر زود بيائيد دير است
امر فرمودند که به هر قسم مصلحت بدانيد نور چشمان را حرکت داده عازم
کعبه مقصود

شوید به ایشان نوشتم که تا ممکن است به رضایت جناب اخوي خوب است
و الا خود مختاريد به هر نحو که مصلحت بدانيد حرکت نمائيد از جهت
مصارف از طهران الي ورود به بغداد هر قدر لازم باشد اگر نور چشمي
چيزي نداشته باشد به قدر کفایت يا قرض شود و يا چيزي فروخته شود
ورود بغداد گرفته رد نمائيد ديگر در بغداد آدم و مال و خرجي معين است و
تدارک موجود جناب آقا سيد مهدي يزدي در آنجا است آنچه بخواهيد و امر
کنيد اطاعت ميکند زياده هر قدر زود تر حرکت نمائيد بهتر است ملاحظه
بغداد را ننمائيد اين صفحات بسيار سرد است انشاء الله حين حرکت اخبار
مينمائيد کلثوم خانم را هم امر فرمودند که بياوريد." الخ
و ملا زين العابدين مذکور از خویشاوندان نزديک است که تشرّف حضور
در بغداد يافت و مقصود توجهش به ادرنه بود.
و نيز در خطابي است قوله:

"در همين چند روزه در صفحات قم جناب ميرزا بابا خان را در نصف
شب درب خانه در زدند و آن مظلوم با پسر به نهايت محبت آن اشرار را

درون خانه بردند و غایت حرمت مجری داشتند بختۀ گلوله ها به سینۀ آن مظلوم زدند و اهل و عیال را به ناله و فریاد آوردند. " الخ
و مقصود ملاً بابا خان آوه ای است برای طلب غفرت در حقش
صادر گردید.

و در لوحی به بابا حسین است قوله:

"یا بابا قبل حسین ان استمع ما ینادیک المظلوم." الخ
و شیخ بابا سعید ملقب به مظهر علیشاه نیز مخاطب به لوحی میباشد.

باب العطاء در لوحی هدف و محرک و تاریخ و کیفیت بعثت خود

را بیان کردند :

"بسمی الّذی به فتح باب العطاء علی من فی الارض و السماء ذرات
کائنات شاهد و حقائق ممکنات گواه که این عبد از ظهور و اظهار این امر
مقصودی جز نجات عباد و اطفاء نار ضغینه و عناد نداشته و ندارد در لیلی
ندایش مرتفع و در اسرار حنینش و در ایام ضجیجش در کتب سماوی از
قراری که بعضی از احزاب ذکر نموده و مینمایند حرق کتب و قتل نفوس و
منع از اتحاد که سبب اعظم است از برای ترقی عباد و ارتقاء بلاد بوده
لکن در فرقان و بیان اعظم از آن مذکور و مرقوم این مظلوم در طفولیت در
کتابی که نسبتش به مرحوم مغفور ملاً باقر مجلسی بده غزوه اهل قریظه را
مشاهده نمود و از آن حیم مهموم و محزون بوده به شأنی که قلم از ذکرش
عاجز اگرچه آنچه واقع شده امر الله بوده و مقصودی جز قطع؟ و بر ظالمین
نبوده و لکن چون دریای عفو و فضل بیکران مشاهده میشد لذا در آن ایام از
حق جلّ جلاله میطلبید آنچه را که سبب محبت و الفت و اتحاد کلّ من علی
الارض بوده تا آنکه بختۀ در دوّم ماه مولود قبل از طلوع جمیع اطوار و ذکر
و فکر منقلب شد انقلابی که بشارت عروج میداد این انقلاب تا دوازده یوم
متتابع و متوالی نازل و ظاهر بعد امواج بحر بیان مشهود و تجلیات نیر
اطمینان مشرق و موجود الی ان انتهی الامر الی حین الظهور اذاً فزت بما
جعله الله مبدء فرح العالمین و مشرق العطاء لمن فی السموات و الارضین
و بعد از قلم اعلی آنچه سبب زحمت و مشقت و اختلاف بود به امر مبرم محتوم

برداشتیم و آنچه علّت اتّفاق و اتّحاد جاری و نازل لا ینکر فضل هذا الظهور
 الّا کلّ غافل محجوب و ظالم مبغوض الواح نازله مقدّسه و لوح نداء شاهد
 و گواه طوبی للمنصفین و طوبی لكلّ صادق امین انک اذا سمعت ندائی من
 لوحی و رأیت ما لاح من افقه فضلاً من عندي قل الھی الھی لک الحمد بما
 اسمعتنی ندائک و عرّفتنی ما کان مکنوناً فی علمک و مستوراً من اعین
 عبادک اسألك یا سلطان الوجود و الحاکم علی الغیب و الشّهود ان توقّفتنی
 علی ذکرک و خدمتک و خدمتک اولیائک ثمّ ایدنی علی استقامة لا تبدّلها
 شؤونات خلقک و شبّهات عبادک انک انت المقتدر العزیز الوهاب."

بابل کشور و شهر نامی قدیم کلدّه مشهور در کتب مقدّسه سامی .
 در لوحی است قوله:

"و اختلاف السن در اراضی که به بابل معروف است از بعد وقوع یافت
 لذا آن ارض به بابل نامیده شد ای تبلبل فیها اللسان ای اختلفت."

بات مستعمل در جمل عرفانیّه فلسفیه و در عرف ادبی چنانکه در
 کتاب ایقان نیز به عبارت بحت بات مذکور میباشد به معنی قاطع اسم
 فاعل از بتّ به معنی قطع است و بات به معنی قاطع و نهائی و آخرین
 و کلمه بات مستعمل بعد از کلمه بحت در عرف ادبی و در کتب ادبیه عربیه
 فلسفیه به نوعی که از عبارت بحت بات دو کلمه مترادف متوازن جلوه
 میکند و در کتاب ایقان نیز استعمال گردیده همین کلمه بات صفت مشتقّ
 از بت میباشد.

باتر به معنی برّان اسم فاعل از بتّر به معنی بریدن.
 خطابی در صورت زیارت آقازمان شهید ابرقوست قوله:
 " طوبی لقلبک ا لمجروح بسیف باترّ ."

بادر بدرّ عجلت و پیش جست.

در لوح طبّ است:

" بادر اولاً بالرّقیق قبل الغلیظ ."

بادقان از قراء کاشان . در ایام ابھی جمعی از مؤمنین به امر بدیع در آنجا بودند و مذکور در الواح شدند از آن جمله قوله:
 "جناب آقا میرزا محمود و سایر احبّاي الهي في بادغان عليهم 669 یا محمود علیک بهائی ... کبر من قبلي علي محمد قبل صادق ... و نذکر من سمی بحسن . " الخ

بادکوبه شهر بندري مشهور قفقاز به ساحل دریای خزر در ایام ابھی مرکزی از اهل بهاء شد که در آغاز به ذهاب و ایاب بهائیان در خط سفر زیارت عکا و برای نشر این امر جمعی در اهل ایمان داخل شدند و به مرور ایام جمعیت و آحاد متمکنی به عرصه آمدند و خدماتی معظم در نصرت این امر نمودند و بذل مال و همت انجام دادند و از مؤمنین اولین آنجا ملاّ ابوطالب و پسرانش استاد آقا بالا و استاد علی اشرف سالها در راه این امور کوشیدند و در موقع ساختمان مقام اعلي در کرمل کمکی بسزا نمودند و ملاّ ابو طالب بالاخره در عکا در گذشته مد فون گشت و در اواخر ایام محفل روحانی بادکوبه محفل مرکزی قفقاز بوده چند محفل آن قسمت را سرپرستی میکرد و نام بادکوبه و بسیاری از بهائیان در الواح و آثار کثیر ذکر یافت چنانچه شمّه ای در ضمن نام قفقاز ذکر میباشد و شرح تمام اوضاع و احوال آنجا در ظهور الحق ثبت است.

بادنجان و بادنگان و پانتگان و به لهجه عربی بادنجان معروف و در بعضی از بیانات شفاهی مرکز عهد و پیمان شرح مثل عربی " انا عبد الملک و لست بعبد البانجان " مذکور که حکایت کردند پادشاهی به وزیرش گفت بادنجان را مخاف صحت و سلامت دانستند گفت بلی محرک سودا است و به کبد و اعصاب زیان دارد و پس از مدتی نوبتی پادشاه به وزیر گفت با دنجان خوردم پچه لذیذ بود وزیر گفت بلی مولا یم بسیار خوب است و منافع زیادی دارد و تأکید نمود پادشاه به او گفت مگر تونبودی که چندی پیش آنهاهمه مذمت از با دنجان کردی گفت بلی من بودم چه من بنده شاه هستم نه بنده بادنجان .

بَاذِخ عربی به معنی بلند و عالی.

در کتاب اقدس است:

" به نسفت کلّ جبل باذخ رفیع."

بَاذِل عربی بخشنده . اسم فاعل .

قوله :

" انه لهوالمعطي الباذل الکریم."

بِئْر عربی چاه . در لوح خطاب به حاجی محمد کریم خان :

"نشهد بانّ کلّ کلمة من هذه الکلمات (کلمات منقوله از

شیخ احمد احسائی) لبئْر معطّلة ."

چاهی که از آن آب نمیکشند .

بَارِع عربی اسم فاعل به معنی سرآمد . از مرکز عهدوميثاق در

مناجات طلب مغفرت حاج ذبیح است:

" رقیقک البارِع "

بارن رزن نام و شهرت نویسنده معروف روسی است که کتابی نیز

در تاریخ امر جدید نوشت .

Baron Rosen

باری عربی اسم فاعل به معنی آفریننده و خالق از اسماء الله

است . در لوحی است:

گ به یاری باری شمشیرهای برنده حزب بابی به غلاف راجع."

بُؤْس بأساء – بؤسی سختی و تنگی و ناداری و بد حالی. یوم

بؤءس در قضیه نعمان و حنظله مذکور در رساله مدنیه و

بیانات شفاهیه و خطابی مشهور است.

باقر در تاریخ و آثار این امر باقر نامان بسیاری از قبیل ملاً باقر حرف حی تبریزی مذکورند که در تاریخ شرح و بیان گردید و حاجی محمد باقر نبیل مسافر اشاره ای در ضمن لغت (ح ر ف) میباشد و شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی در ضمن لغت ذئب و اصفهان مذکور است و خطاب " یا باقر قد افیت علی الذین ناح لهم کتب العالم " و مانند آن به او تعلق دارد و میرزا باقر افغان در ضمن نام افغان است .

بِالْآخِرِه به معنی در آخر . در لوح به نصیر است :
" تا آنکه بالآخره جسد مرا در هوا آویختند "

بالتیک دریای شمالی اروپا . در مقاله سیاح است :
" دولتی که مقرّ حکومتش در آتلانتیک بالتیک در اقصی قطعۀ شمالیه است "
مراد دولت روس میباشد .

باهر اسم فاعل عربی به معنی مُشرق و غالب . در لوح شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی است قوله:
" قد فتح باب الفضل واتی مطلع العدل بآیات واضحات و حجج باهرات من لدی الله المقتدر القدير . "

بَتُول عربی به معنی دوشیزه دل از غیر خدا گسسته و ترک زنا شوئی کرده و لقب مریم مادر عیسی و نزد مسلمانان وصف فاطمه دختر پیغمبر میباشد .
و در لوح صورت زیارت حضرت امام حسین است قوله :

" بَدِّ لُوا اِثْوَابِكُمُ الْبَيْضَاءُ وَالْحُمْرَاءُ بِالْسُّودَاءِ بِمَا اَتَتْ الْمَصِيبَةَ الْكُبْرِي وَالرَّزِيَةَ الْعَظْمِيَّةَ الَّتِي نَاحَ الرَّسُولِ وَ ذَابَ كَبِدَ الْبَتُولِ . " الخ

بجستان معموره ای در خراسان نخست به نام ملاً حسین از حروف حی و ثانیاً به نام ملاً علی از خواصّ بهائیان شهرت تامّه یافت و در آثار مذکور آمد از آن جمله است :

" ب ج جناب ملاً علي الاقدس الاعظم هذا لوح الامر قد نزل من مالک
القدر . الخ

و ب ج در آثار بدین طریق رمز از بجستان میباشد .

بُجْبُوحَه عربی میانه و توی شیئی .

در صحیفه العدل است قوله:

"عبدی از عبید خود را از ببحوحه اعجام و اشراف منتخب" که در

(ع ب د) ذکر است .

بَحْر دریا . بحور - ابحر -- بحار جمع .

و در آثار بر سبیل تشبیه و استعاره اطلاق بر امور کثیره شد .

در لوح خطاب به شیخ سلمان است :

" بعضی حق را بحر و خلق را امواج فرض کرده اند . "

وقوله :

" لا تخمدها میاه الاعراض و لا بحور العالمین "

و در لوح به عبد الوهاب :

" انه یذکرک فی سجن عکا بما کان بحر الرحمة ... قل یا قوم

لا تمنعوا انفسکم من البحر الاعظم "

و در لوح رئیس :

" اشکر الله بما وردت فی شاطی البحر الاعظم "

که مراد محضر اعلی و امر ابهی و اشاره به بحر الروم میباشد .

بخارا تفصیل اوضاع این امر و بهائیان در آنجا در تاریخ (ظهور

الحق) ثبت است و در خطابی به بهائیان آنجا است قوله:

"ای یاران عبدالبهاء بخارا وقتی عقل افزا بود و مرکز علم و دانش ...

حال احبای الهی به آنجا سفر کرده اند . "

بُدّ عربی به معنی گریزگاه و پناه گاه "لابدّ من هذا" مرگب از لا

نفی جنس و بُدّ مذکور که مبني بر فتح و اسم لا است و خبر آن به تقدیر

"موجود" یا "حاصل" میباشد یعنی گریز و پناهی از این وجود ندارد و

جمله "لا بُدَّ" با تقدیر خبر مذکور کثرت استعمال حاصل کرده و به معنی قطعاً و حتماً و مانند آن مشهور است و در مکالمات فارسیه مانند کلمه مفرده حتّی با الحاق تنوین به صورت "لا بُدَّ" استعمال میشود. در لوح سلطان است قوله:

" لا بُدّاً حفظاً لعباد الله معدودي به والي عراق توجه نمودند . "

بَدَاء

عربی به معنی خطور رأی به مقابل رأی سابق.

و از مقام نقطه البیان توقیعی در بیان معنی بداء است و در کتاب بیان بابی را در شأن بداء الهی اختصاص دادند و بیان کردند که ایمان با الله کامل نگردد مگر به ایمان به بداء از او. در کتاب ایقان شأن بداء و حکمت و مصلحت امتحان و قصص نبیین ذکر شد و در طول مدّت این امر اول بداء در وعده نقطه البیان به ظهور و قیام قائم در کربلا و آخر الامر در قضیه ذکر مرکز عهد و میثاق راجع به محمد عیاشاه که سلطان موعود اقدس است مسطور میباشد .

بَدء

ابتداء بدائة به معنی آغاز و شروع .

در لوح طبّ است :

" اذا شرعت في الاكل فابتداء با سمي الابهي . "

و در لوح به حاجی نصیر است :

" و آنی از فیوضات لا بد آیات خود ممنوع و ساکن نه " الخ

جمله لا بدایة با قلب همزه لا نفی جنس و بدایة با قلب همزه بدائة به یاء مبنی بر فتحه اسم لا و خبرش محذوف مقدرّ به معنی " لا بدایة موجودة لها " است ولی جمله به علت کثرت استعمال حال اسم مفرد قدیمه یافت و به حال جمعی " لا بدآیات " به معنی " قدیمات " استعمال گردید .

بدع

در اصطلاحات عرفانی و فلسفه روحانی اسلامی ابداع ایجاد امور غیر مادّی و اختراع ایجاد امور مادّیه است " و از مرکز عهد و میثاق است قوله:

"مسلم مدققین مسائل الهیه است که عوالم جسمانی به نهایت قوس نزول منتهی گردد و مقام انسان نهایت قوس نزول و بدایت قوس صعود است که مقابل مرکز اعلی است دیگر از بدایت تا نهایت قوس صعود مراتب روحانیه است قوس نزول را ابداع خوانند و قوس صعود را اختراع نامند.

بدع -- بدیع. نو و شگفت که در قرآن و دیگر آثار اسلامی و هم در آثار این امر بسیار استعمال شدند و در آثار نقطه البیان است :

" والله بدع السموات والارض وما بينهما كلُّ الي ربك يبعثون ... والله ... وكان الله علي كلشيئي شهيداً ... سبحانك انت مبدع السموات والارض." و در مناجاتی است :

" لم يزل يبدع ما يشاء كما يشاء و ؟ ما يرید بما يرید لم یکن علّة الا انشاءك ولا سبب اختراعك الا احداك یكون و لم یکن كلّ الظهورات عندك الا خلق ساكن انت قد ابدعته لا من شئني و قلت له كن ." و در کتاب اقدس است قوله :

" نزل في هذا اللوح البديع " مراد نفس کتاب اقدس میباشد . وقوله :

"لهذا الظهور الممتنع المنيع." مراد همین ظهور ابھی میباشد وقوله :

" قد اختلف الترتيب بهذ البديع الذي ما شهدت عين الابداع شبهه ." مراد آئین بهائیت .

و در دلائل سبعة است قوله :

"به بدیع اول در یوم او و موسی در یوم او ... و من اراد ان ينظر الي بدیع الاول . الخ و در توقیعی :

" فهل سمعت من اول يوم بدیع آدم الي الآن." و در لوح شیخ نجفی است قوله :

" حضرت خاتم روح ما سواه فداه و من قبله حضرت روح الي البديع الاول." الخ مراد از بدیع اول آدم ابو البشر است . در لوحی است قوله :

" به ثبت حکم البدع و استتضاء به قلوب الموحّدين لولاه ما تمّت مراتب البدع فکروا لتعرفوا ما رقم من القلم الاعلي. " الخ در جواب اعتراض بابیان است که امر و کلام الهي باید بدع باشد چنانچه از نقطه البيان بود و ظهور خود و امر تازه و آثارش را بدع و بدیع میخواند و از یکی از مناجاتهایشان این مضمون منقول است :

" اگر سبقت گیرد فکرم بر قلم هر آینه مشرک خواهم بود. " و رساله صادره از مقام ابهي در سنين ادرنه در حلّ اعتراض بابیان به نام رساله بدیع معروف است و در آن خصوص در یکی از آثار صادره به عنوان خ آدم چنین مسطور میباشد قوله:

" باید احبّاي الهي به سجيۀ حق مابین بریه مشي نمایند ... کتاب بدیع که از لسان یکی از احبّاء از مصدر وحی نازل شده کتابیست که در ادرنه جواب از اعتراضات میرزا مهدی ازلی به عنوان آقا محمد علی اصفهائی صدور یافت. " و در بیانی دیگر است قوله:

" در کتاب بدیع که به اسم یکی از خدام از سماء مشیت نازل تفکر نمائید کشف بعضی مطالب مقنّعه در آن الواح منیره من لدي الله مالک البریه شده. " و در بیانی دیگر است قوله :

" سید محمد ملحد که بعضی از تفصیل احوال آن در قبل به عرض سامی رسانید که چون ابلیس ملحد بر سر هر مرصدي در آن شهر و شهر کبیر معروف , به فسون و فنون, اغوای هر نفس عامل, و در هر محلی بوده هر نسبتی که مردود نزد خلق است و راجع است به نفس آن خبیث و مرشدش نسبت به حق داده و به جهت تضییع امر الله و هتک حرمة الله به آنچه افسادی که توانسته نموده و به جهت تکدی و طلب نان , بعد از آن زن به سرایه فرستادن , و به هر در ظلام ملتجی شدن , ثمر جمیع اعمالشان از این کوشش این بوده که وجه معدودی که در هر شهر از دولت میداده اند نصف آنرا به اسم خود گذرانیده و بعد از آن بقیه ای که مانده از ساحت اقدس امر شده که رد فرموده اند چه که این موجودات معرضه که داعی انقطاع از دنیا بوده خود را هلاک نموده به جهت حصول این چهار درهم معدود و بعد از آن که به غایت مقصود خود که دراهم معدوده است

رسیدند آن سید ملحد رفته در شهر نزد میرزا مهدی نامی است عجم که از جانب سفیر عجم قاضی اعجام است در آن ارض , و به قدر قوه همسات و نفحات ناریه در آن دمیده و بعض اعتراضات و محاربات تلقین او نموده چه از جانب نفس خبیث خود چه از جانب شجره اعراض, و بعد از آن میرزا مهدی خبیث برداشته این تلقینات مردوده سید محمد و مرشدش را اعتراضاً علی الحق به یکی از احباب که در تلقاء عرش رحمانی میباشند نوشته و واراده نموده اغوای او را کرده باشد و آن ورقه خبیثه او را آن شخص که که از عبادالله است تلقاء عرش حاضر نموده و جمال ابھی روح من فی اعراض الظهور له الفداء از لسان عبد خود که مورد آن ورقه بوده در جواب آن خبیث فقره به فقره اعتراضات او را ذکر فرموده و جواب نازل فرموده اند در این ایام سواد آن کلمات رسیده امر منیع از ساحت جمال بدیع آن که این فانی یک نسخه آن را به جهت آن حضرت ارسال دارم." الخ و نیز شهید شهیر آقا بزرگ بن حاجی عبدالمجید نیشابوری به نام بدیع در الواح و آثار بسیار خوانده شد که نبذه ای از آن ضمن نامه‌های سلطان و رئیس و سجن مسطور میباشد و تلقیب به این لقب نظر به تشبیه آدم میباشد که قبضه ای از خاک را روح دمیدند . قوله:

"واذکر البدیع اذ خلقناه بدعاً و ارسلناه الی الرئیس الظالمین لعمری
نفخنا فیہ روحاً من امرنا و اظهرناه بالقدرة و الاقتدار و ارسلناه کجبل النار
بحیث ما منعتہ الجنود و لا سطوة الذین کفروا برّب العالمین لو امرناه انه
بنفسه ليقابل من فی السموات و الارضین ."
وقوله:

"ثمّ اعلم قد اخذنا قبضة من التراب و عجناه بمیاء القدرة و الاقتدار و
نفخنا فیہ روح الامانة و الاطمینان اذا کبراشده ارسلناه الی رئیس الظالمین
بکتاب منیر."
وقوله:

"واذکر البدیع اذ خلقناه بدیعاً."

و در چند لوح که در ذیل نامه‌های حیدر و زیارة ثبت است وی را به لقب
"فخر الشهداء" نیز یاد فرمودند قوله:

"و منهم فخر الشهداء الذي احضرناه لدي الوجه و خلقناه بكلمة من لدنا ثم ارسلناه بكتاب ربك الي الذي اتبع هواه و فصلنا فيه ما تمت به حجة الله عليه و برهانه علي من في حوله . " الخ
 و مراد از " رئيس الظالمين والذي اتبع هواه " ناصر الدين شاه ميباشد .
 و نيز يكي از اغصان الهي مسمي به بديع الله خطاب به اوست قوله:
 " يا بديع انا نوصيك بالصبر والسكون والامانة "

و در لوح به شيخ نجفي نيز ذكر است .
 و خط و لغت بديع در ايام ابهي خط و لغتي را ميگفتند كه ميرزا محمد علي غصن اكبر محض ذكر خط و لغت جديد عمومي مسطور در آثار ابتكار كرد
 و خود به آن لغت و خط مكاتبه نمود و بعضي هم در مكاتيب و آثار خویش منظور داشتند ولي به كار نيفتاد و نشر حاصل نكرد .
 و لفظ بدایع جمع بديعه به معني شگفتي ها در آثار بسيار ذكر ميباشد چنانچه در ايقان است :

"تا قدری بر بدایع امور انبیاء ... اطلاع یابید." و در خطابه‌های آثار دوره مرکز عهد ابهي اصطلاح بدایع و صنایع کثرت ذکر دارد
 و بدایع الآثار در دو مجلد تألیف ميرزا محمود زرقاني در شرح سفر پراثر مرکز میثاق به اروپا و آمريک در تاريخ 1332 هج.ق. 1912 م است كه در بمبائي به سال 1314 به طبع رسيد .

و مجمل بديع در وقایع ظهور منیع نام رساله کوچکی از ميرزا يحيي ازل است كه حسب خواهش ادوارد براون انگليزي در تاريخ امر باب نوشت .

بَدَن عربي تن . در لوح طبّ است :

"اكل القليل في الصّباح انه للبدن مصباح."

ب ر ء بَرء بُرُوء مصدر عربي به معني خلق و آفرين . در منجاتي و خطابي است :

"الهي الهي قد انشأت بقدرتك خلقاً جديداً و برأت و احدثت كوراً شديداً."
 بريئة و بريئة صفت مشبّهة از آن به معني خلق و آفريدگان .

در کتاب اقدس است:

"مخاطباً لبريتي ... رحمةً من عنده علي البرية"

بَرَاثِن جمع بُرثَن به معني چنگها و چنگالها .

در صورت زيارت و خطابي براي عمّه طَلان خانم که

ضمن آن نام ثبت است:

"واقعة تحت برائن السَّبَاع"

بَرَاجِم عربي جمع بُرْجَمَة بندهاي انگشت و استخوانهاي ريز

دست و پا ..

در لوح ناصرالدین شاه است قوله:

"عن براجم المملوك"

بَرَبَارَه نام دختر قدّيس و شهيد مسيحي که فيمابين ارتدوکسها

مقامي شامخ دارد و در چهارم كانون اول احتفال و مراسم

يادگاري براي اوست و در کتاب مفاوضات ذکري از او ميباشد.

بَرَق عربي. درخش فارسي.

در لُوحِي است:

"عمرها چون برق ميگذرد"

أَبْرَقَ درخشيد. در سورة القلم:

"طلع وابرق نورٌ عن مشرق الجبين"

و در لوح عمّه :

"واشرق وابرق وسطع ولاح علي الآفاق"

بَرَكَة عربي به معني خير و نعمت و سعادت و زيارت . مبارک

اسم مفعول به معني برکت داده پاک مقدّس منزّه.

در قرآن براي تجليل و تقديس به کثرت استعمال گرديد قوله:

"وجعلني مبارکاً اينما كنت"

و قوله:

"الي الارض التي باركنا فيها"

و قوله:

" شجرة مباركة "

وقوله:

"في البقرة المباركة" وامثالها ولذا مبارك به معني سعيد وفرّخ وخبسته وميمون ومقدّس در ادبيات فارسي كثير الاستعمال گرديد ودر مقام تجليل مقدّسين ومهمّين وجود مبارك گفته ميشد ودر آثار وافواه اين امر نيز متداول ميباشد چنانكه در القاب ابهي به عنوان "جمال مبارك" و "طلعت مبارك"

و امور منسوبه نيز مانند "حضور مبارك" وغيره استعمال ميگردد .
در لوح دنيا است:

" در اين يوم مبارك خود را از فيوضات فياض محروم نمائيد "

برلين

پايخت شهير کشور آلمان ومورد خطاب اقدس :

" ونسمع حنين البرلين ولو اتها اليوم علي عزّ مبين "

برهان

عربي حجّت آشکار و مشهود .

ولوح برهان به شيخ محمد باقر مجتهد اصفاني معروف

ميباشد كه در آن مسطور است :

" انصف بالله باي برهان استدلل علماء اليهود "

و در لوح به شيخ نجفي است :

" وبعد از شهادت بعضي از شهداء لوح برهان از سماء امر مالک ادیان

نازل هوالمقتدر العليم الحكيم قد احاطت ارياح البغضاء سفينة البطحاء "

الخ

برهموسماج

شعبه اي از آئين هندو كه متجاوز از يكصد سال قبل

Brahmo Sa-maj

تأسيس شد .

در خطابي است :

" حال شما بايد با طائفه برهموسماج در كلكتّه و اطراف ملاقات

نمائيد زيرا اين طائفه به خيال خود مقرّبه جميع انبياء هستند حتّي

در محافل خویش ذکر اسم اعظم مینمایند و پیش خود میگویند که عقائد
و تعالیم این امر مبارک اسّ اساس مذهب ما است باری در مجامع عمومی
آنان نطقی نمائید
و بشارت به ظهور نبأ عظیم بدهید .

بَرَهُوت عربی نام بیابانی بغایت گرم در یمن و در اخبار اسلامی
جایگاه ارواح ناپاک گفتند .
در لوحی است:

"أین أنت یا ایها السّائر فی البلاد این انت یا ایها لذاکر باسمی بین العباد
.... انا حرکنا ارض البرهوت " الخ
مراد حرکت و هیجان ارواح شریره معارضین میباشد .

بروجرد شهر معروف ایران با در حدود شصت هزار سکنه .
در دوره ابهی معدودی از بهائیان در آنجا بودند ولی
شهرتش در آثار و افواه به نام جمال الدین معروف شد و در دوره مرکز عهد
و میثاق عدّه ای در آنجا بودند و مرکزی گردید و تمام احوال در تاریخ
(ظهور الحق ثبت است و آقا جمال مذکور در بروجرد به کوچه آقا ابو
المجد که در زمان وی به کوچه آقا جمال و بعد از او به کوچه آقا هاشم
معروف شد واقع در محله صوفیان نزد حاجی میرزا محمود تحصیل میکرد
و آخوندی دیگر آقا اسمعیل نام هم تحصیلش مؤمن به این امر بود و گویا
مجموعاً پنج نفر شدند و دیگری از همدرسانشان به نام حاجی ملا ابو طالب
که با هم دوستی داشتند خبر به حاجی میرزا محمود داد و او تعقیب کرد و
لاجرم فرار کردند و حاجی میرزا محمود زن آقا اسمعیل را شوهر داد و
از مؤمنین سابقین بروجرد نیز میرزا باقر خان پسرانش آزموده ها هستند
دیگر مشهدی عبد الاحد و نیز میرزا حسین نقاش و بالاخره چهار برادر نخست
حاجی سید حسن دیگر حاجی سید علی اکبر و حاجی سید علی اصغر و حاجی
و حاجی سید محمد که از دواخیر خانداندانی نماند دیگر حاجی میرزا حسن

و آقا میرزا اسد الله سالگی و مشهدي حسینو میرزا هادي و آقا سيد ابراهيم (شهيد) و از بهائیان خارج که در آنجا مقیم شد هدایت الله خان جورابی اهل جوراب از توابع ملایر که بالاخره در بروجرد درگذشت .

بَرَّاز عربي تاجر امتعه بافتنيها و چون در ايران مرسوم بود که چون در ايران مرسوم بود که برای مزید تعریف اشخاص نام پیشه و شغل را بر نام شخص می افزودند و والد نقطه را به عنوان میر سید محمد رشا بَرَّاز شیرازی نوشتند.

بُزرگ فارسي به معني عظيم در جسم يا در مقام .
و میرزا بزرگ نوري تاکري و والد ابهي اصل نامش عباس به تفصیل در تاریخ ظهور الحق ثبت میباشد.

بَزَغ فعل ماضي از بزوغ به معني طلوع – بازغ اسم فاعل به معني طالع.

در خطاب به عمّه معروف است :

" تالله الحق ان الشمس قد بزغت "

بَسَالَت عربي دليري . باسل دلير.

در مقال سیاح است قوله :

" تا حکم فاصلي حصول يابد و مجتهد باسلي مقاومت تواند "

بِسْمِ اللّٰهِ ذکر خدا برای ادای فریضه عبودیت و

درسر سوره های قرآن است و از

و باب الباب و عبد البهاء شروحي

مقامات باب

بر آن صادر

گردید و تفسیری که حضرت عبد البهاء نوشتند به طبع نیز رسید و آورده اند که هنگامی که آن مرقومه به عین خطشان به واسطه میرزا مصطفی نراقی به قصر نزد حضرت بهاء الله رسید و ملاحظه نمودند فرمودند که کوکب لامع است .

بشارت عربی شادی . بشیر، مبشر مژده رسان. ابشار استبشار
مسرور شدن.

در لوح خطاب به اشرف:

" ثمّ بشرهم برضوان الله ليكوننّ من المستبشرين "
وبشیر در قرآن وصف حضرت رسول و مبشر در آثار این امر بر همه مظاهر
الهیة ذکر گردید.

در کتاب ایقان است:

" در آسمان نجمی بر حسب ظاهر پیدا میشود که مبشر است خلق سموات
را به ظهور آن نیر اعظم و همچنین در آسمان معنی نجمی ظاهر میشود که
مبشر است اهل ارض را به آن فجر اقوام اکرم ... و همچنین قبل از ظهور
جمال محمدی ... بشارت میدادند به ظهور آن شمس هویه چهار نفر بودند "
الخ

و در الواح کلمه مبشر به کثرت و فیره اطلاق بر حضرت نقطه گردید که
بشارت من یظهره الله میدادند .
در کتاب اقدس است :

" اذکروا ما جری من قلم مبشری "

وقوله:

" کذلک حکم مبشری الذی یذکرني فی اللیالی والاسحار "

و قوله:

" والایام الآخر یوم فیہ بعثنا من بشر الناس بهذا الاسم الذی به قامت

الاموات " الخ

و در لوحی است :

بسم المولود الذی جعله الله مبشراً لاسمه العزیز الودود " الخ

و لوح بشارت در سنین اخیر اقامت در قصر بهجی صدور یافت.

و در آثار مرکز میثاق نام بشیر الهی تکرار یافت که مراد میرزا آقا خان
شیرازی ملقب به بشیر السلطان بود که بارها ریاست پست در ایالات و
ولایات ایران مینمود.

مباشرة پرداختن به کاری. در لوح طبّ است:

" لا تباشِر الغداء الا بعد الهضم "

و در اسرار الآثار تفصیلی ذکر است .

بُصاق عربی آب دهن خارج از دهن .

در لوحی است :

" ثم اشرب مرّة اخري من هذا البصاق الاحلي اللطيف هذا لوح منه

یطیر الارواح و ینجذب افئدة المخلصين ان یا جواد مالک الایجاد ینادیک

من هذا المنظر المبين . " الخ

که رشحات و فیض روحانی را تشبیه به بصاق فرمودند .

بَصْر عربی دیده و بینائی .

در لوح سلمان است :

" از خدا بصر بخواهید ... نزد بی بصر نقش یوسف و ذئب یکسان است . "

بَصِير عربی به معنی خبیر و بینا و آگاه و زیرک و با تأمل است .

و در تاریخ این امر سید بصیر اعمی هندی معروف میباشد

که از دانشمندان و پیشقدمان و شهداء امر بیان بود و در ظهور الحق به

تفصیل آورده شد و در کتاب تنبیه النّائمین منسوب به عمّه که در ردّ خطاب

مشهور مرکز میثاق است نوشته گردید که به مخالفت میرزا یحیی ازل بر

خاست و جمعی از بابیه به او تعلق یافتند و سید اعمای دیگری هم ذکر است

که در بر و جرد کشته شد و حال آنکه همان سید بصیر میباشد که در لرستان

مقتول گردید و او چنانکه نوشتند آراسته به معارف ظاهریه و باطنیه و از

خانواده سید جلال هندی صاحب مقامات عالی بود و در اویش داغداری

خود را منتسب به او میدانند و گفتند در ایام طفولیت آثار عجیبه از سید به

ظهور رسید ولی در سنّ هفت سالگی دیدگانش از آبله نابینا گردید و در

بیست و یک سالگی به اتفاق جمعی از هندوستان بیرون آمد و در ایران با

هر طائفه و سلسله مر او ده داشت و از مذاهب مختلفه مطلع بود و بخشش زیاد

به فقراء میکرد و چون از اسلافش خبری بود که بزودی در ایران نفس کاملی

ظاهر میشود لذا همی به تفحص بود و به مگه رفت و پس از انجام اعمال حجّ به عتبات عراق آمد و با حاجي سيد كاظم ملاقي شد و ارادت به او حاصل کرد آنگاه عازم هندوستان گردید و در آن اثنا شنید که شخصی در ایران ظاهر شده و دعوي بابيت مينمايد و بي درنگ به ایران آمد و چون شخص باب به مگه بودند باز به عزم مگه روانه شد و در ماه محرم به حضور رسید و با دیده دل دیدنیها دید و به ایمان رسید و عرفان و ایقان کامل یافت و از راه بحر به ایران آمد و بنوع حکمت در بلدان تبلیغ این امر نمود و جمعی کثیر از مردم عاقل و فاضل را مهتدي ساخت تا آنکه پس از واقعه مازندران به عراق ایران رفته تبلیغ همی کرد و در بروجرد شاهزاده قسي القلب او را گرفت و چون بسی سخن آور و تند زبان بود حاکم داد زبانش را قطع کردند و به قتل رساندند .

دیگر از مشهورین به عنوان بصیر ابا بصیر زنجاني جداگانه ثبت گردید. بصار تخلص میرزا باقر عطار رشتي شاعر بود که بالاخره اعمی شده بدین نام لقب یافت و خانواده بصاری از او بر جای ماند .

بُضعة

عربی پاره ای از گوشت.

در لوح به شیخ باقر مجتهد اصفهانی است :

"قد قطعت بضعة الرسول" یعنی پاره ای از گوشت بدن پیمبر را کندي که قتل و ذبح سیدین حسنین اصفهانی را به ان تشبیه و تمثیل فرمودند .

بُطء

بطاء — بطوء کندي و پس اُفت و سُستي . در رساله

مدنیه است :

" و به بطالت و بطائت ایام گذراند" که مصدر بطائت به موافقت بطالت استعمال گردید.

بَطالة

مصدر عربی به معنی بیکاری .

در کتاب اقدس است :

" لا تضیعوا اوقاتکم بالبطلة و الکسلة "

بَطحاء

عربی به معنی زمین پهناور و وسیل گاه از ریگ و سنگریزه

لقب و نام مگه شد چنانچه یثرب نام مدینه گردید .
در مناجاتی و لوحی است :

" ايربّ صل علي سيد يثرب والبطحاء "
و در خطاب به شیخ محمد باقر اصفهانی است :
" قد احاطت ارياح البغضاء سفينة البطحاء "
که مراد پیمبر عربی و دین اسلام میباشد .

بطریق نام یونانی الاصل معرب برای رئیس کلّ اساقفه مسیحی.
بطارقه جمع.
در لوح به فارس مسیحی است :

" قل يا معشرا لبطارقه قد اتي ما وعدتم به في الالواح "

بطش مصدر عربی به معنی شدّت و جرأت و هجوم به غضب.
در لوح به ناصرالدین شاه است:

" به بطش یسیر از خیر کثیر گذشتند " الخ

بعث - بعثة بر انگیزتن. زنده کردن. بیدار کردن. فرستادن.
در لوحی است :

" واینکه از بعثت (زنده کردن) سؤال نموده بودید "

در لوح به نصیر :

" الهی فابتعث (برانگیزان) "

در لوح رئیس :

" سوف یبعث الله (برمی انگیزاند) من الملوك من یعین اولیائه "

و قوله :

" والنفس التي هي المقصود أنّها یبعث (برانگیخته میشود) من كلمة

الله "

و قوله:

" لما خرجت عن الجسد یبعثها الله (اورا خدا برمی انگیزاند) علي

احسن صورة "

بُغَاث عربی مرغکی است . در ضمن مناجاتی و خطابی است
 " أَيْنَ حَضِيضِ الْأَدْنَى مِنْ الْأَوْجِ الْأَعْلَى وَ أَيْنَ الْبَغَاثِ مِنَ النَّسْرِ
 الطَّائِرِ فِي الْأَوْجِ الْأَسْمَى است:

بَغْتَةٌ عربی ناگهانی . در مقاله سیاح در واقعۀ سلطان
 الشَّهَدَاءِ وَ مَحْبُوبِ الشَّهَدَاءِ بِهَ أَصْفَهَانَ قَوْلُهُ :
 " بَغْتَةٌ جَمْعِي بِهَ خَانَةَ حَضْرَاتِ رِيخْتَنْد " الخ

بَغْدَاد در آثار و افواه این امر به نام دار السَّلام مذکور و مشهور
 است و در کتاب ایقان چنین مسطور میباشد :
 " شاید به رشحی از انهار بیزوال حضرت ذی الجلال که در دار
 السَّلام بغداد جاری شده فائز شوند " و قوله :

" جميع امور واقعه در این ظهور را از کَلِّي و جزئی در آیات او ظاهر و
 مکشوف ادراک مینماید حتّی خروج مظاهر صفات و اسماء را از اوطان
 و سکون و استقرار مظهر کَلّیه در ارض معلوم مخصوصاً ... قال و
 قوله الحق والله يدعو الي الدّار السّلام و يهدي من يشاء الي صراط مستقيم"
 الخ

استدلال به آیات قرآن بر استقرارشان در بغداد میباشد و مقام بغایت ارجمند
 بغداد در این امر در تاریخ مشروحاً مفصلاً ثبت و در آثار و الواح مشهور
 است که به عنوان امّ العراق و لقب تجلیلی مدینه الله ذکر یافت مقام بیت
 اعظم و رتبه آن شهر مخصوصاً از صورت زیارت صادره و سورة الحج
 و غیرها توان پی برد و شمّه ای ذیل لغت (ب ی ت) ذکر است .
 و در لوحی است :

" بگو ای مردم عمر چون برق میگذرد و بساطهای آمل و مآل عنقریب
 پیچیده میشود سراز نوم غفلت بردارید و متوگلاً علی الله بر صراط مستقیم

امر الله ثابت شويد و به دارالسلام رحمت و عنایت او که محل امن جاوداني و مقام محمود ربّاني است وارد گرديد در ظاهر ارض دارالسلام ارض جلوس آن نیر اعظم در باطن امر محکم اقوم باري اگر شرح این مقام کریم داده شود امکان را طاقت استماع نه و نفوس و عقول را طاقت حمل نه حال ملتفت شويد که اراضي را که لسان غيب به ذاته امر به او نموده و همۀ موجودات را به اودعوت نموده تکبّر منمائيد و این امر با این صريحي که که گویا اصرح از آن در کتاب نازل نشده در این مدّت ادراک ننمودند دارالسلام را هفتاد معني است وکلّ در مدینه الهیه جمع شده کذلک ذکر الله في الكتاب حکم تلك الارض رغماً لانف الذين هم كفروا و اعرضوا و كانوا من الذين هم بعروة الله لا يتمسكون وفي سبل النفس بغير رضي الله يسلكون".

و اشاره به حملات مسلمانان و اعمال و تعرّضات بابیان در ضمن مناجاتي است قوله:

" للحي القيوم فسيبانك اللهم يا الهي انك لتعلم بان العباد كلهم اتفقوا علي ذلتي و انت ايدتهم علي ما يريدون و كل الرقاب اجتمعوا علي خروجي و انت قدرتهم علي ما يحبون فلک الحمد يا الهي بما هم كانوا ان يفعلون لان كل ما عملوا لم يكن الا بامرک فسبحانک يا الهي اتبعت من ابعده كل العباد او تطرد من اطرده عن كل البلاد "

و قوله :

" هذا كتاب من هذا العبد الي الذين هم آمنوا بالله وآياته و كانوا من الذين هم بآيات الله لمهتدين ... وقد حضر بين يدينا لوح من احد واشتكي فيه عن هذا العبد في سرّ الكلمات بعد الذي آوينا في شاطي القرب وجعلناه من الذين كانوا بايات ربهم لموقنين ... في اول القول فاعلم بانّ هذا الكلمة منّا ولكن ما اطلقنا ها عليكم اجمعين وما اردنا الا الذين هم يدعون حبّ الله ثم يرمو نه لشبهات مبين ... وهم اعرضوا عن كل ذلك كأنهم ما سمعوا حرفاً من الكتاب ثم اتبعوا كل ما امرهم انفسهم و كان الله علي ذلك عليهم وشهيد و كل يفعلون ما ينسبون الناس اليها كما انت سمعت ذلك في مواقع عديدة ان

لن تنساه ويرجع ضره الي اصل الشجرة ان تكونن من الموقنين قل يا ملاء
البيان اما تشهدون كيف اجتمعوا علي كلاب الارض ومع كل ذلك هل يليق
للذين يدعون الحب بان يعينوهم في ما ارادوا " الخ
واشاره به عظمت آن حضرت واحوال ايام صغرسن غسن اعظم درسفر
نامه بدايع الآثار است :

" از جمله ذکر كيوان ميرزا را مي فرمودند كه به واسطه ميرزا محيط
ميخواست در خفا نصف شب به حضور مبارك مشرف شود چون اين
استدعاي شاهزاده از روي تفنن بود نه تبصر و تدبير لهذا جواب فرمودند
كه من درسفر كردستان غزلي نوشته ام كه دو بيت آن اين است :

گر خيال جان همي هستت بدل اينجا ميا

ور نثار جان ودل داري بيا و هم بيار

رسم ره اين است گروصل بها داري طلب

ورنباشي مرداين ره دورشوزحمت ميار

اگر به اين شرايط مي آيد بسيار خوب والا فلا . ميرزا محيط اين بيان
مبارک را بعينه براي او حکايت کرد چنان خائف شد كه جرأت تشرف
نمود طولي نكشيد كه خبر فوتش رسيد و بواسطه محرقه شديده دنيا را
وداع نمود من عربي را تحصيل نكردم وقتي طفل بودم كتابي از
مناجاتهاي حضرت باب رابه خط جمال مبارك داشتم و خيلي خواندن آن
را شائق بودم شبها كه بيدار ميشدم بر ميخاستم ميخواندم و از شدت طلب و
اشتياق ميگرستم تا آنكه ديدم عربي را خوب ميفهم دوستان قديم به خوبي
ميدانند كه من تحصيل نكرده ام اما گفتن عربي را از فصحا عربي بهتر
ميدانم ... من در هيچ مدرسه اي داخل نشدم معهذا در ايام طفوليت وقتي
در بغدادبراي جمعي صحبت ميكردم برحسب استعداد آنها بغته ديدم والي
پيداشد فوراً ملاحظه نمودم آن صحبتها به كاروالي نميخورد بلا مقدمه اين
آيه را خواندم كه " اذا قال موسي ربّ ارني انظر اليك " اگر لقااي الهي
در اين عالم محال بود حضرت موسي سؤال از امر محال نمينمود پس از
اين آيه معلوم است كه لقااي الهي در اين دنيا ممكن است و بعد نظر به
استعداد سايرين گفتم " انّ الكليم عليه السلام لّمّا شرب صهباء محبة الله و

سمع نداء الله وانجذب بنفحات الله نسّ ما في الدّنيا و رأى نفسه في الجنّة المأوي هي مقام المشاهدة واللقاء لذا قال موسى "ربّ ارني انظر اليك " مختصر والي ايستاده خوب گوش داد پس از آن ما را دعوت به منزل خود نمود بعضي از حاضرين چون مدّعي علم بودند مکرّر شدند و چنان به حقد و حسد آمدند که وصف ندارد "

بَغْضَاءُ عربي کينه و دشمني سخت.

در لوحی از حضرت بهاء الله است قوله:

"جسد منیر مرا در هوا آویختند و به رصاص غلّ و بغضاء مجروح ساختند (مراد جسد حضرت نقطه است)... و جمال علي اعلي را مرّة اخري در هواء بغضاء معلّق مسازيد" الخ يعني معاندت و ظلم بر ایشان در معني ستم و جور بر حضرت نقطه میباشد .

بَغْي عربي به معني فساد و ستم و جنایت و عصيان و طغيان

و خروج بر امام .

در لوح رئيس است :

"هل الفرعون استطاع ان يمتع من سلطانه اذ بغى في الارض و كان من الظالمين "

و در لوحی دیگر :

" اذ كان بيت المحبوب محاطاً بجنود البغي والفحشاء " مراد خانۀ مسكونۀ ابهي در ادرنه است که به حکم دولت عبد العزيز عثمانی مأمورين محاصره کرده بودند تا ایشان را به فلسطین تبعید کنند .

و در لوح به اشرف است :

" وبغوا علي الله علي شأن قاموا علي الاعراض في مقابلة الوجه "

و در لوح رئيس است:

" بكم ينبغي ان تفتخر الارض علي السماء " سزد که به شما

زمین بر آسمان افتخار کند.

بُغْيَة

عربي به معني مطلوب و مرغوب.

در مناجاتي است :

"يا مقصودي و معبودي و أملي و بُغيتي و مناي "

و در خطابي است :

" هذا منتهي آمالي و غاية بُغيتي "

بَقَاء

مصدر عربي به معني مكث و خلود و دوام.

در لوح به حاجي محمد اسمعيل ذبيح كاشاني و همرهان است

" يا اطيّار البقاء مُنِعْتُمْ عن الاوكار في سبيل ربّكم المختار "

و لوح البقاء -- قوله:

" هذا لوح البقاء من لدي البهاء الي الذي فاز بعرفان الله " الخ

و حرف البقاء - لقب روحاني حاجي ميرزا موسي جواهري در بغداد بود

و بقاء ذاتي وزماني -- در لوح خطاب به عبدالوهاب است قوله:

" اين بقاء بقاء زماني است نه بقاء ذاتي چه كه مسبوق است به علّت

وبقاء ذاتي غير مسبوق و آن مخصوص است به حق جلّ جلاله " الخ

و مدينه بقاء امر بهائي و ملكوت ابهي است . در لوح طبّ است

قوله:

" اليوم دو امر محبوب و مطلوب است يكي حكمت و بيان و ثاني

الاستقامة علي امر ربّكم الرّحمن هر نفس به اين دو امر فائز شد عنداله

از اهل مدينه بقاء محسوب و مذکور "

بَقْرَة عربي گاو . و سورة البقر دومين سورة قرآن به مناسبت

ذکر قصه گاو در بني اسرائيل به اين نام مسمي گرديد و از مقام باب اعظم

در اوائل اظهار مقامشان دو مجلد عربي در شرح تأويلي دو جزء از آن سوره

صدور يافت و مجلد دوم را سارقي در سفر مگه با کتبي ديگر رر بود و نسخه

ای از آن بدست نیست و از مجلد اول نسخ خطی بسیار میباشد آغازش
قوله :

"بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم الحمد لله الَّذِي تَجَلَّى للممکنات بطراز النّقطة
المنفصلة عن لجة الابداع ... بيدي عبدك هذا بعد ذكر العين واللام والياء
محمد (علي محمد) ... الهم لتعلم في يوم الَّذِي اردت انشاء ذلك الكتاب قد
رايت في ليلتها بان الارض المقدسة قدصارت ذرّة ذرّة ورفعت علي الهواء
حتي جاءت كلها تلقاء بيتي ثم استقامت ثم جاء خبر فوت الجليل وعالم
الخليل معلّم رحمة الله عليه من هنالك (فوت حاجي سيد كاظم رشتي
در كربلا) و قد اخبرت بعض النَّاس قبل بنومي " الخ

وعليهذا عزم تدوين كتاب مذکور در شهر ذيقعدة سال 1259 هج.ق. مقارن
رحلت سيد رشتي ودر روزي شد که شب دوشينش رؤيائي مرموز مدلّ بر
فوت سيدوتحليل مرکز علميه اش درکربلا وانتقال آن به شیراز مشرق انوار
خودرا مشاهده کردند ولا جرم شروع به افادات علميه بعنوان تفسير مذکور
نمودند ودر آخر آن کتاب چنين مسطور:

" والي هنا قد اخذت القلم عن الجريان باذن الرَّحْمَن و لقد فرغت من
ابداعها في تفسير جزء تامّ من اوّل الكتاب في شهر ذيحجة الحرام متواليلاً
في سنة 1260 "

پس مدّت تدوين جزء اوّل کتاب زياده از يك سال شد و هشت ماه بعد از
ابلاغ دعوت به جناب ملاً حسين بشرويه و آغاز شرح سورة يوسف به
پايان رسيد ودر آن شب پنجم جمادي الاولي 1260 تمامت آن مجلد مهيا
نبود و شايد مراد ميرزا حاجي کاشاني مورّخ نخست اين امر که نوشت در
آن شب بر طاقچه حاضر بود و ملاً حسين مطالعه نموده چنين و چنان در
خصوص آن مذاکره داشت همان مقدار صادره حاضره از آن کتاب باشد.
و راجع به آن در صحيفة العدل چنين مسطور است قوله:

" وهر کس از اولي الالباب که شرح بقره و صحائف و جواب و
سؤالهاي اهل علم را مشاهده نمود يقين به آنچه اشاره شده نمود "
و در کتاب شرح کوثر چنين مسطور است قوله:

"لأنّ علي هذا المنهج البديع والقسطاس التّامّ المنيع لم ينطق به احمد ولا كاظم من بعد و لا يعدل به ما فسّرت في شرح البقره من اولي القطرة" ودر محلي از تفسير مذکور سورة بقره است قوله:

" قال الامام موسي بن جعفر (ع) حين سأله عن الاسم الاعظم قال اربعة احرف الاوّل كلمة لاله الاّ الله والثاني محمّد رسول الله والثالث نحن والرّابع شيعتنا وقوله الالف حرف محمد وهو ولاية الله تعالي واللام حرف علي والميم حرف فاطمه و انّ الله قد ابدع اللام والميم بامرّه فعندالا اجتماع هي كلمة كن و بامرّه قامت السّموات والارض و لذا قد كان المدان في الحرفين الآخرين و ليس للالف مدّ لانه مظهر الولاية عن الله سبحانه و هذه كلمة التّوحيد"

و در بيان آیه " انّ الله يأمرکم ان تذبخوا بقرة" مذکور است :
 " کلّ ما سواه آية الاحدية ومظاهرها في الاشياء لدي العبودية كانت بقرة و امر لله بذبحها لانّ ما سوي الاّ الله قد كانوا بقرة ومنها الاشارات والسّبات والنّهيات والحدودات و ما سوي نفس الاحدية و مظاهرها هي نفس البقرة "

و عين البقر -- نام چاهي در شهرستان عكا است كه در احاديث نبويه مسلمانين مذکور و در بعضي آثار اين امر منقول ميباشد .

بُقراط أبقراط اعظم اطبّاي قديم ويوناني به چهار قرن قبل از ميلاد مسيح ميزيست . در لوح حكما است :

" انّ بقراط الطّبيب كان من كبار الفلاسفة واعترف بالله وسلطانه" الخ

بُقعه - بَقِيَع عربي قطعه به وضع مخصوصي از زمين .
 در قرآن است :

" فلما اتياها نودي من شاطي الوادي الايمن في البقعة المباركة من الشجرة ان يا موسي "
 و به اين مناسبت وصف به مبارکه در بقاع مقدّسه استعمال ميشود.
 در كتاب اقدس است :

" ليصرفوها في البقاع المرتفعة في هذا الامر "

و در لوح رئیس است :

" و في هذه البقعة المباركة "

و در لوح به اشرف است :

" قل يا ملاء البيان انا اختصناكم لعرفان نفسنا بين العالمين وقرّبناكم الي شاطئ الايمن عن يمين بقعة الفردوس المقام الذي فيه تنطق النار علي كلّ الالخان بانه لا اله الا انا العلي العظيم "

که مراد ادرنه است .

و نام بقعه نورا در لوحی است قوله:

" نار الله که از یمن بقعه نورا مرتفع است "

و كذلك بقعة الحمراء در کتاب اقدس است قوله:

" توجهوا يا قوم بوجوه بيضاء و قلوب النوراء الي البقعة المباركة "

الحمراء التي فيها تنادي سدرة المنتهي انه لا اله الا انا لمهيمن القيوم "

و در لوحی است قوله :

" الذي جعلني مسجوناً في هذه الارض التي سميت بالبقعة الحمراء "

في كتاب الاسماء و بالسّجن الاعظم في لوح كريم "

و نیز بقعة البيضاء قوله:

" كذلك نطق بحر البيان من لدي الرحمن في مدينة عكا التي "

سميت من قبل بالبقعة البيضاء " الخ

همه مراد ارض عكا میباشد که منور به گلهاي سرخ محمّر و هم از مرکز

قضا و بلاياست و نیز بقعة الحمراء نام تلّی پر از گل در خارج عكا شد و

در بیانی از مرکز عهد است:

" جاي خيمه بهاء بود که در دنيا و حتّي در امريکا هم مانند ندارد "

و قوله :

" و في كتاب محيي الدين انّ هذا الارض المقدّسة ... هي البقعة "

البيضاء " الخ

و بقعة الخضراء نام مقبره سلسبيل يزد را حضرت بهاء الله فرمودند .

بقيع --- زمين وسيع با انواع اشجار .

در خطاب معروف به عمّه است:

" او يشفيك و يرويک السمّ النّقيع و سراب البقيع عن الدّاء الشّدید
والعطش في قفر بعيد"

و ممکن است بقیع در اینجا همان استعمال عرفی مأخوذ از "سراب بقیعة
یحسبه الظمان ماء" مذکور در قرآن باشد که ذیل نام بقعه ذکر مییاشد.

بَقِيَّة
بقیه عربی به معنی بر جای مانده و در قرآن در
ضمن نقل نصایح و گفتگویی شعیب با قومش است
قوله :

" و یا قوم اوفوا الکیل و المیزان بالقسط و لا تبخسوا النّاس اشیائهم و
لا تعثوا في الارض مفسدین بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین "
و مفسّرین غالباً چنین تفسیر کردند همان مقدار بر جا مانده از تمام و کمال
دادن اشیاء به صاحبانش برای شما بهتر از کم دادن مییاشد و برخی به این
معنی گرفتند که فرمان بردن از خدا و امید پاداش او و حالت نیکی که در
شما میماند خوب و پایدارتر از مال حلال است و توان به معنی آنچه از امور
الهی از ذکر خیر و حسن صیت و اعمال طیبه و جزاء حسنه تعبیر کرد
چنانچه به همین معنی در آیه دیگر است قوله:

" فلو لا کان من القرون من قبلکم اولو بقیة ینهون عن الفساد في
الارض "
وقوله :

" و الباقیات الصّالحات خیر عند ربّک ثواباً و خیر اَمْلاً "
چه باقیه همان بقیه است.
و قوله :

" بقیة ممّا ترک آل موسی و آل هارون "
در صورتی که مراد امور متبرکّه مقدّسه مادّیه باشد نیز همان
اعتبار شؤون روحانیه ملحوظ است و در تأویلات روحانیّه شیعیان مراد
از بقیة الله را مرکز امانت الهیه و ولایت گرفتند و حدیثی در وصف
ائمّه منقول است :

" انتم بقیة الله في عباده "

و لذا بقية الله از القاب امام دوازدهم اثنا عشرية قرار گرفت ودر آثار اوليه
نقطة البيان آمده تکرر زیاد یافت. قوله :

" انني أنا عبد من بقية الله " الخ

و در صحيفه بين الحرمين است قوله :

" ان اسمعوا حكم بقية الله " الخ

و در صحيفه مخزونه است قوله:

"ولقد اخرجها بقية الله صاحب الزمان عليه السلام الي بابہ الذکر " الخ

و قوله :

" قل لو كان من عند غير بقية الله ينزل لاستطاعوا ان أتوا بمثله...

تلك الآيات حجة من بقية الله ... قل يا ايها الملاء لقد جائكم ذكر من بقية

الله " الخ

و به همين اعتبار است که اصحاب قلعه طبرسي مازندران در الواح و آثار

و افواه اصحاب اولين به عنوان " بقية آل الله " مذکور بودند از آن جمله

لوحی به ميرزا ابو طالب شهميرزادي از بقية السيف اصحاب قلعه است

قوله :

" بسم الله العلي العظيم ان يا بقية آلي اسمع ندائي من شطر عرشي

لتجذبك نفحات الرحمن الي مقام كان عن عرفان العالمين مرفوعا فطوبي

لك بما اخذتك نفحات الروح في ايامه و حضرت بين يدي الحبيب الذي

استشهد في سبيلي و استعرج الي سرادق القدس مقر الذي كان عن انظر

المشركين مستوراً و انا كنا معك في اضطرابك و اطمينانك و قد محونا

الاضطراب و اثبتنا الاطمينان في لوح كان في كنف الحفظ محفوظا ... ان

يا بقية آل الله تالله قد ورد علي الحبيب ما لا ورد علي احد لانه شرب كأس

البلاء من الاحباء و الاعداء انك اطلعت ببعضها و ورد عليه من الذين

كانوا في حوله ولكن الله عفي عنهم بما استشهدوا في سبيله و زينهم بطراز

الغفران و انه كان عطوفاً غفوراً ولكن ورد علي محبوبه في تلك الايام ما

لا ورد عليه و لا علي احد من قبل " الخ

مراد از حبیب قدّوس و از احبّائي که بلایا بر او وارد کردند عدّه اي از متزلزلين و خائفين و مستضعفين و منحرفين اصحاب قلعه است و ميتوان گفت مراد از بقیة الله در آثار اولیةً نقطة البيان همان مقام امامت و مهدویت موعوده منتظره سرّیه بود که در ایام بابیت او را موافقت و تأیید مینمود و همین که دعوت قائمیت فرمودند در آن حضرت قرار گرفت و توان هم گفت که مراد همان مقام من یظهره الله است که چند سالی بعد از آن در کتاب بیان و غیره تأسیس و تبشیر فرمودند چه هر دو مقام في الحقیقه یکی میباشند. و نیز کلمه بقیة السیف به معنی برجای مانده از قتال و جهاد از اصحاب قلاع بابیان که غالباً کشته شدند و در آثار و افواه معروفند.

بُکْرَة عربی به معنی صباح . بُکْر جمع . ابکار جمع الجمع.

در کتاب اقدس :

" في البُکور والأصال "

و قوله :

" لا تَکُم ما عرفتم الذی دعوتموه في العشی والاشراق و في کلّ اصیل "

و بُکور "

ممکن است بکور مصدر به معنی دخول در صبح باشد چنانچه در قرآن قوله:

" في العشی والابکار "

که در مقابل که نام وقت است ابکار مصدري آورده شد.

و در ضمن خطابی به محفل روحانی مشهد و مناجاتی است :

" والالفة مع احبّائک عشیاً و ابکاراً "

بَلال

در صمن نام حبشه ذکر است .

بِلامفیلد لیدی بلامفیلد خانم بهائیه انگلیزی که ضمن نام اروپا

ذکر است و او را مرکز عهد ابھی ستاره خانم نام فرمودند و هنگام وصول

خبر صعودشان باتفاق شوقی ربّانی مقام ولی امر الله که بغایت محزون

بودند به حیفا رفت و شرح مشهور راجع به صعود را در آنجا نوشت و

کتاب به نام "شاهراه ممتاز"

تألیف وی که غالباً شرح سفر مرکز عهد در اروپا است بدست
میباشد و بالاخره در هشتاد سالگی در آخرین روز از سال 1939 میلادی
درگذشت .

بُلشَفِیک

لهجه عربی بلشویک است .

در خطابی مورّخ 19 ذیقعدۀ 1338 قوله:

" حکومت اگر از بلشَفِیک رخنه نیابد قوّت باشد. "

بَلَعَم

بلعام بن باعورا عالم بزرگ دینی معاصر با موسی و

یوشع که به اتباع هوای نفس مخالف با مرکز هدی شده
هلاک گردید قصّه اش در تورات ثبت است و در آثار کثیره این امر ذکر
بلعم بر سبیل تشبیه و استعاره در خصوص بعضی از این قبیل استعمال
گردید.

در لوحی که شرح احوال میرزا یحیی را داده اند قوله :

" قل انا خلقنا البلعام من قبل بقبضة من الطین ثم البسناه قمیص

الاسماء " الخ

بُلغار

کشور معروف در اروپا در آثار بسیار ذکر شده از آنجمله

در خطابی است :

" نور به بلغار ده روح به سقلاب بخش "

و در خطاب وصایای عهد است :

" و از خطّه بلغار در نهایت مظلومیت به سجن اعظم ارسال گشت "

که به سوق بیان مرتبط به آستان ادرنه میباشد .

و نیز در خطابی دیگر است :

" در بلغار و سقلاب آثار ظهورش نمودار گردید "

و بلغار به فارسی چرم معروفی است.

بَلْمَاء

عربی لیلۀ بلماء شب ماه تمام نور.

در لوحی است :

" قد حضر العبد الحاضر بکتابک فی لیلۀ بلماء "

بُلُوج

تبُّلُج به معنی طلوع و ظهور .

در خطاب معروف عمّه قوله:

" و تبُّلُج تباشیر الصَّبَح "

و در حق زین المقرَّبین :

" ربَّ اِنَّه سمع ندائک عند تبُّلُج صبح احدیتک "

بَلُوج نام قومی اهل بلوچستان معروف و محمد خان بلوچ حکمران

در آنان بود و به خانه شان این امر رسید و او شش بار به ارض عکا وارد و به حضور در محضر ابھی فائز گردید.

بَلُور بَلُور عربی نوعی از شیشه سفید صاف معروف .

در کتاب اقدس است :

" قد حکم الله دفن الاموات في البَلُور "

بُلُوغ

مصدر عربی به معنی رسیدن :

در لوح رئیس است:

" بلغت ذروة العلم "

و در قرآن به معنی وصول در سن به مقام رشد و تکالیف دین استعمال شد
قوله:

" حتَّى اذا بلغ الاطفال منکم الحلم "

و قوله :

" لَمَّا بلغ اشدّه "

و از اینجا بلوغ در اصطلاح اسلامی به این معنی قرار گرفت و آن را با
فتاوی مختلف از مراکز افتاء غالباً در ذکور 15 و درانات 9 قرار دادند.

و در کتاب بیان در باب 18 واحد 8 چنین مسطور است قوله:

" و قبل از بلوغ به عدد اسم هو حکمی بر مؤمن و مؤمنه نبوده " و

در کتاب اقدس است قوله:

" قد فرض عليكم الصلوة والصوم من اول البلوغ "

در رساله سؤال و جواب حدّ آن را مطلقاً سنّ 15 مقرر کردند و علماء طبيعت بلوق را دونوع گفتند طبيعي و عقلي و اول قبل از دوّم تحقق ميبابد. و در کتاب اقدس است :

" انا جعلنا الامرین علامتین لبلوغ العالم "

مفاد آنکه جامعه انساني بلکه عالم هستي مانند آن که افراد ذي حيات در مقامي از سنّ به رشد و باوغ ميرسند در حدّ ي از ادوار و اکوار به مقام رشد و بلوغ خود خواهند رسيد و در ضمن لغت (امر) ذکري است و اصطلاح تبليغ و مبلغ و مبلغين در الواح و آثار و افواه راجع به ابلاغ اين امر به انام بسيار است .

در لوح به بصير است قوله :

" بلّغ امر مولاک الي من هناک "

و در لوح رئيس خطاب به ذبيح است :

" نسأل الله ان يوفّقک علي حبّه و رضاه و يؤيدک علي تبليغ امره "

و يجعلک من الناصرین "

و در اثر ي از خادم مورّخ 99 هج. ق. خطاب به آقا جمال بروجردي است: " و اينکه در باره حرکت به ديار بکر مرقوم فرموده بودي بأسي نيست و لکن در جميع احوال فرمودند به صمت متمسک باشند لئلا يظهر ما يکدر اليوم او يرتفع الضوضاء اين اراضي و اطراف آن تبليغ منع شده منعاً عظيماً في الكتاب و آن اراضي هم از اطراف محسوب است " انتهي و کيفيت ابلاغ کامل اين امر و امر تبليغ ضمن لغت (س ج ن) ثبت ميباشد.

و تأسيس کلاس درس تبليغ بهائي در طهران به واسطه حاجي صدر همداني که بعداً ميرزا نعيم سدهي آن را اداره نمود در تاريخ ثبت و نیز ضمن (س ج ن) شمه اي ذکر است .

و شهرت نام حاجي مبلغ براي محمدابراهيم يزدي ضمن شرح نام ابراهيم درج ميباشد.

بَلِيَّة بلاء عربي مصيبت و همّ و غم . بلايا جمع .

در لوح طبّ است :

" بهما يحدث بلاء ادهم "

و در کلمات مکنونه است :

" المحبّ الصادق يرجوا البلاء كرجاء العاصي الي المغفرة و امذنب

الي الرّحمة "

و نیز در لوح طبّ :

" فائها بلية البرية "

و در لوح رئیس :

" قل البلاء دهن لهذا المصباح و بها يزداد نوره ان كنتم من

العارفين "

بلاء نیز مصدر عربي به معني كهنه و فرسوده شدن .

بَلِي بيلي (ياء ممدوده) ماضي و مضارع -- در کلمات مکنونه است :

" انت قميصي و قميصي لا يبلي "

بَلِينُوس ابولونيوس حكيم شهير رومي در فلسفه طبيعي كه

27 مجلد در آن فنّ نوشت و مؤالفاتش تا كنون به نوع

اعتبار و خود به نوع جلالت قدر مذکور است .

در لوح بسيط الحقيقه است :

" و بعد از او (ادريس—هرمس) بلينوس از الواح هرسيه استخراج

فنون علميه و حكمتيه نموده اند . "

بَم شهر معروف در خطّه كرمان . تني چند از بهائيا مقيم

انجا بودند ولذا در آثار مذکور آمد خطابي : " در بم به خدايار

عليه بهاء الله الابهي " است .

بَمبئي بمبای شهر بندري معظم و ولايتش در هند كه مذکور در

الواح و آثار و مسطور مفصل در تاریخ میباشد از آن جمله خطابي به حاجي ميرزا محمد تقی طبسي يزدي که در آن کشور تجارت میکرد میباشد قوله :

" اي ثابت بر پيمان مکتوبي که به جناب منشادي مرقوم نموده بوديد ملاحظه گرديد در خصوص قبرستان مرقوم نموده بوديد که حکومت محلّ مخصوص تعين نموده و دیوار کشیده و دروازه گذاشته و اذن دفن نمودن در آنجا داده نوشته اي مرقوم نمائيد از طرف جمعيت احباء به حکومت اظهار ممنونيت از اين همت نمائيد و تقدیم فرمائيد و بنگاريد که ما به نصوص قاطعه مبارک در هر مملکت که هستيم بايد به حکومت آن سامان در کمال صداقت و خیرخواهي روش و حرکت نمائيم لذا وظیفه ذمت دانستيم که بیان ممنونيت خود را بنمائيم و ما از دولت فخيمه نهایت رضایت را داشته و داریم و امیدواريم که صداقت و امانت و خیرخواهي ما ظاهر و آشکار گردد " الخ

بناب معموره معروف در آذربایجان که در ایام ابهي مجمع بهائي داشت و در آثار مذکور گردید از آن جمله ميرزا غلامحسین طبیب مذکور و مخاطب در الواح بسیار شدند.

بُنْدَر لنگر گاه کشتي و شهر ساحلي. و از بندر هاي مشهور ايران بندر پهلوي د ساحل بحر خزر که نام سابقش انزلي بود و در ضمن آن نام ثبت است و معدودي از بهائيان در آنجا میزیستند و در این عصر به نام بندر پهلوي مسمي و معروف و جمعیت سکنه اش را متقارب سي و پنج هزار به شمار آوردند و عده بهائيان آنجا قلیل و محفل روحاني دارند و غالباً از اهل آنجا نیستند .

دیگر بوشهر در خلیج فارس که تجدید و تعمیر آن به عصر نادري است و محلّ اقامت و تجارت چند ساله احوال باب اعظم بود و ایشان خود در سنين جواني چندي در آنجا زیستند و حجره تجارتگاه و محلّ عبادتگاهشان معین است و آنجا در دوره مرکز عهد ابهي مجمع بهائي بود و در آثار نام برده گردید .

دیگر بندر جز و گز نیزکنار دریای خزر در دوره مرکز عهد ابھی مجمع معتنابی در آنجا از اهل بهاء بود و مکرراً در آثار مذکور گردید و در الواح

ابھی هم ذکر از آن است قوله:

" این مظلوم از سمت شاهرود به آن شطر توجه نمود " الخ

دیگر بندر عباس کنار خلیج فارس نیز در دوره مرکز میثاق جمعی از بهائیان در آنجا بود و مذکور در آثار گردید در سال 1320 معصوم علی فرهد لاری تاجر که در بمبئی به واسطه خالویش حاجی علی اکبر بهائی شد وارد بندر عباس گردید و حاجی علی اکبر لاری مذکور از بهائیان عصر ابھی بود و در شیراز به سال 1312 فوت شد و به تاریخ مذکور 1320 از

بهائیان حاجی محمود عوضی اقامت داشت که در کرمان بهائی شده بود. دیگر مدحه الوزراة که خود و پدرش میزا عبدالله خان امین الوزراء درین بندر فوت شدند دیگر آقا سید حسن نطنزی مقوم گمرک که بالاخره در اصفهان وفات یافت دیگر میرزا محمد علی سدید السلطنه بندری این حاجی احمد خان کیانی دیگر سلطان محمد خان ابو الوردی معروف به سرهنگ و توپچی که بعداً به حکومت منصوب شد و بالاخره زنش او را در بغداد مسموم ساخت .

بهاء مصدر عربی . در قاموس است :

البهاء الحُسن .

و در مجمع البحرین است بهاء الله عظمتُه و جمع حُسن و اشراق و شکوه میباشد که مظهرش در عالم شهود آفتاب و در عالم هستی ذات الهی است و در دعای معروف لیالی شهر رمضان از ادعیه اثنی عشریه مأثور از امام که فضل و مقامی مخصوص نزد آنان دارد مقدم بر دیگر اسماء الله ذکر شد و روایت است که اسم اعظم الهی در آن دعا میباشد و نقطه البیان مظاهر مشیت کلیه خصوصاً موعود محبوب و نفوس بغایت معظم را به آن نام میخواندند چنانچه ضمن لغات حیات و زین و سفینه شمه ای از

توقیعات و الواح شامل این خصوص مسطور میباشد و در ضمن سوره الذکر ثبت و در ذیل لغت ذکر و لغت زمان ذکر نقطه البیان من ینظره الله را به عنوان بهاء درج است و سرّی از اهمّیت و اعظمیت این نام همین احتفاء رموز زیبائی و درخشندگی و بزرگی میباشد که در ضمن لغت اسم بیان اسم اعظم گردید و از نقطه البیان در شرح حدیث " لو كان الموت یشتري لاشتراه المؤمن والكافر " است قوله:

" لأنّ حروف الوجه هو اربعة عشر و هو المراد لشموس العظمة و اقمار القدرة كلّ شیئی هالك الا وجه ربّك ذوالجلال والاکرام و انّ حیات الوجه هو الهاء في آخره و هو كلمة خلقت اسمها مثل شکلها و هیكلها مثل سرّها و ما كانت عدتها الا عدّة احرف آخر الوجه و هو الاسم المکنون و الرّمز المصون الذي به ظهر ما ظهر بين الكاف والنون و لانه هو الذي قد اصطفاه لنفسه و جعله مقام نفسه في قوله نحن لا اله الا هو الملك القائم القدّوس " الخ

و در شرح سوره نور مسطور است قوله:

" و اذا تنظر الي حروف هذه السّورة و ذلك المقام تري الهاء روح السّورة و اصلها و علیها يدور رحي الظهورات و الاسماء و الصّفات و لذلك رقم شکل البهاء ... و ان ذلك الشّکل هو حرف من حروف اسم الاعظم الذي قال علي في قوله و انّ صورته هي هكذا الخ و رباعي شهیر در وصف همین است :

هاء و سه الف کشیده مدّی بر سر ميم کج و کوچ و نردبانی در بر با چار الف و هاء و او معکوس بي شک که بود اسم خدای اکبر و رباعي دیگر که به نوعی دیگر گفت:

خمس هاء ات و خط بعد خط و صلیب بعده اربع نقط
سبع همزات و واو ثمّ هاء ثمّ صاد ثمّ ميم في الوسط

و در ضمن لغت اسم هم اشاره شد و در ضمن لغت نکس نیز شرحی در این موضوع که کاملاً از معارف رمزی عرفاء اسلام و خصوصاً شیعه میباشد و مقام نقطه البیان و مقام ابهی طبق مقتضای عصر استدلال و

استنتاج نمودند ثبت میگردد و در آثار صادره ابھی در سنین عراق اطلاق بهاء و ابھی به همین منوال بسیار است قوله :

" چنانچه نقطه اولی و طلعت ابھی روح من فی اعراش الظهور فداه " الخ

چنانچه در ضمن لغت حیات ثبت میباشد و به این طریق کلمه ابھی در آثار این امر بر دیگر مظاهر الهیه خصوصاً شخص نقطه اولی نیز اطلاق گردید از آن جمله بیانی از مرکز میثاق در تبیین جنة الاسماء ضمن لغت جن مسطور است و تلقب مقام ابھی به این لقب در تاریخ چنین ثبت گردید که در واقعات بدشت واقع شد و عمه مشهوره نیز در رساله ردیه بَعْضِيَّة منسوبه به او نوشت که در بدشت به واسطه قرّة العین این لقب بر مقام ابھی استوار گردید ولی آثار صادره در بغداد پس از برگشت از کردستان بدین نام صریحاً و یا رمزاً در دست میباشد و شهرت پیروانشان به نام و عنوان اهل بهاء چنانچه در ضمن بیان نبیل نبذه ای ثبت میباشد در سنین اواخر ادرنه شد.

در لوحی است قوله :

" جمیع عوالم مالا نهاییه انکار و الفاظ و بیان از نقطه اولیه تفصیل شده و کلّ به آن نقطه راجع و آن نقطه به اراده قدمیه ظاهر هر نفسی که الیوم به حبّ اوفائز شد صاحب جمیع اسماء حسنی و صفات علیا و صاحب علم و بیان بوده و خواهد بود ولیکن احدی از زلال این بیان که از یمین عرش رحمان جاری است نیاشامد مگر اهل بهاء ای سائل مشاهده رحمت و فضل الهی نما مع آنکه در سجن جالس و اعداء از کلّ جهات مترصد معذک تورا محروم ننموده " الخ

و صدور این لوح در سجن اعظم بود و اول لوحی است که پیروان مؤمنین را به نام اهل بهاء خواندند و نام بیانی به بهائی تبدیل گردید .
و در لوحی دیگر صادر در ایام سجن اعظم که اسارت اسرای موصل و خروج از ادرنه و مصائب سجن را بیان نمودند قوله :

" یا ایها المذکور لیدی العرش ... قل یا اهل البهء تالله الیوم یوم الذی فیه یستقیم المخلصون "

و در لوحی دیگر قوله:

" و کلمه ای که الیوم مقدّم است بر کلّ کلمه مبارکه "اللهم انّی اسألك من بهائک بابھی وکلّ بهائک بهی" بوده و هست امروز عالم بیان طائف این کلمه جلیل است چه که امروز محک الله اوست و مشرق امتحان الهی اوست در یک مقام این کلمه فصل الخطاب است و اوست سدّ محکم متین ما بین موحدین و مشرکین و در مقامی سیف برنده است که بین حقّ و باطل را فصل نماید . جاهل ارض ص (شیخ مجتهد نجفی اصفهانی عباد را از تلاوت آن منع نموده أفّ له خود را و قوم خود را از نفاتح اسم اعظم الهی محروم کرده سوف یری جزاء عمله امرأ من لدن آمرعلیم "

و در لوح معروف به شیر مرد قوله:

" ستایش پاک یزدان را سزاوار که از روشنی آفتاب بخشش جهان را روشن نمود از بآء بحراعظم هویدا و از هاء هویت بحتّه " الخ و در کتاب اقدس است قوله:

" و الّا ترجع الی اهل البهائ الذین لا یتکلّمون الّا بعد اذنه و لا یحکمون الّا بما حکم الله فی هذا اللوح " و در لوحی است قوله:

" طوبی از برای اهل بهاء که اگر نقطه اولی را در امرش متوقّف ببینند در ما ظهر من عنده توقّف ننمایند این است مقام استقامت کبری قد ذکرت کلّ ما ینبغی لامری " الخ و در لوحی است قوله:

" ولکن عجب است از اهل بیان که به این حرفهای مزخرف گوش داده و میدهند أفّ لهم و لحيائهم و لوفائهم شعورشان به مقامی رسیده که تازه در این ایام یک خبیث مثل خودی را به این اسم اعظم نامیده اند و بعد نوشته اند که اگر آیات منزله در بیان مخصوص این اسم باشد فلان هم به این اسم نامیده شده " و شمّه ای در این خصوص ذیل حرف (ط) و امرو اورشلیم ثبت است .

وامضاء الواح در اوایل اظهار امرشان "من الباء والهاء" ویا 152 رمز از بهاء بود و علی ای حال به یکی از خاتمه‌های بدیعه مختوم میفرمودند .
و جمله الله ابهیی به معنی اسم تفضیلی مانده الله اکبر تحیت و نیز ذکر

مفروض بهائی میباشد .

و در کتاب اقدس است قوله:

" قد كتب الله لمن دان بالله الدیان ان يغسل في كل يوم يديه ثم وجهه و يقعد مقبلاً الي الله و يذكر خمساً و تسعين مرّة الله ابهیی "

و نیز در امر بیان نام ماه اول از شهر سنه و روز اول از هر ماه که روز اول سال یعنی نوروز نیز میباشد قرار گرفت و به مظهر امر اعظم مشیت کلیه اختصاص یافت .

و در کتاب اقدس است قوله :

" طوبی لمن فاز بالیوم الاول من شهر البهاء الذي جعله الله لهذا الاسم العظيم "

و نیز ایام الهاء که مراد ایام البهاء است و نام ایام زائده بر شهر سنه با آداب و مراسم مخصوصه گردید که در کتاب اقدس است :

" واجعلوا الایام الزائدة من الشهور قبل شهر الصیام انا جعلناها مظهر الهاء بین اللیالی والایام لذا ما تحدت بحدود السنة والشهور "

و تفصیل این امور در کتاب امر و خلق مسطور شد .

و لوح البهاء نام لوحی است که در سنین ادرنه خطاب به خاتون جان قزوینیّه بنت حاجی اسد الله فرهادی صدور یافت. تا آنکه از آداب بهائیان شد که عقب ذکر یا کتب اسماء نیکان بر جای رحمة الله علیه یا غفر الله له یا رضی الله عنه و مانند آنها که فیما بین مسلمانان متداول بود علیه یا علیها یا علیهم یا علیهنّ بهاء الله الابهی میگفتند و مینوشتند و بسا در مکاتیب محض پاس حکمت و ملاحظه از تعرض مردم به نوع رمز مثلاً علیه

"669" بجای "علیه بهاء الله" میگذاشتند و در نامه ها علامت بهائی بودن عدد 9 که عدد ابجدی حروف بهاء است مینهادند و این اصطلاحات از مقام ابھی و در زمان ایشان متداول گردید .
در کتاب اقدس است قوله:

" علیه بهاء الله و بهاء من فی ملکوت الامر فی کلّ حین "

و در الواح عقب خطاب به اشخاص و یا ذکر اسماء علیک بهائی و رحمتی و یا علیه بهائی و عنایتی و امثالها بسیار است تا آنکه غصن اعظم برای اعلان و اعلاء مقام عبودیت خود نسبت به آستان مقام ابھی نام عبد البهاء را اختیار فرمودند و سلطان خانم ورقه علیا به نام بهیه و بهائیه امضاء نمودند.

و در خطاب شهیر عبدالبهاء به عمّه است :

" و اشوقی یا الهی الی باهی جمالک " الخ

و اشتقاقات بهی و باهی و مبّهی و مباحی و متباهی و ابھی و غیرها معروف است و ربّ اعلی اشتقاقات بسیار دیگری نیز آوردند و الله ابھی را به نوع فعل ماضی ابهاء نیز توان خواند.

بَهَجَة

عربی رونق و زیبائی و سرور و شادمانی .

و بهجت تخلص شعری شاعری بابی ساکن قزوین که با قرّة العین مکاتبه شعری داشت.

و قصر بهجة و بهجی واقع در بهجه به نیم ساعتی خارج عکا در دو کیلومتری شمالی عمارت مسکونه ابھی در سنین اخیره بود که صعودشان به عالم غیب در آنجا واقع شد و در تاریخ تفصیل و شرح بیان گردی و

در صورت خطابی به مجمع جمعی از بهائیان چنین بیان است :

" صاحب قدیم بهجة جرجس جمال پروتستانی متعصب با عقل صافی قلبی بود از او زمین جای صنوبرها را خواستم بخرم نداد و ده هزار لیره قیمت گفت و آنجا را او به دست خود مرتب کرده بود و به برادرش

وصیت کرده بود که ذرع و وجبی از آنجا را به کسی نفروشد و میگفت چون بهاء الله زیر آن صنوبرها مشی میکردند بعداً اهمیت پیدا خواهد کرد و او با من معاشرت میکرد و مردم بر او انتقاد گرفتند و جواب گفت که بزودی مرا تعمیم خواهند داد و چون برایم حکایت کردند گفتم من او را به همین نزدیکی به ختنه میرسانم و همینطور شد که بیما گردید و جراح حکم به ختنه داد و او هرچه التماس کرد نپذیرفتند و ختنه کردند و مدت دو ماه بستری شد و همینکه بیرون آمد از من خجالت میکشید ولی من با او ملاطفت کردم و او از ملامت و شماتت مردم میترسید یکبار دیدم کتابی میخواند پرسیدم گفت معراج نبی است گفتم برای توچه نتیجه دارد به نوع استهزاء گفت میخواهم بدانم چطور به آسمان رفت گفتم آن مطلب ساده است احتیاج به مطالعه کتب ندارد چه به همان نردبان که مسیح به آسمان رفت او هم رفت و این در میان 15 نفر از رفقا و معاریف بود و از شدت غیظ نزدیک بود که یقه اش را پاره کند و چون مرد حسب وصیتش همانجا مدفون گشت ولیکن برادرش آنجا را فروخت بدین شرط که جسدش را در آورده در ناصریه دفن کردند

بهرام ملاً بهرام پارسی اخترخاوری از بهائیان مشهور به کثرت

در آثار ذکر است . در لوحی است:

" ذکر بهرام علیه بهائی را نموده ای مکرر اسمش از قلم اعلی نازل

.... یا بهرام از حضرت زردشت سؤال نمودی او من عند الله بوده و به

هدایت خلق مأمور نامحبت برافروخته ید اوست یا بهرام به یقین

مبین بدان اول بار نار از نزد یار آمد." الخ

بهمن میرزا بن عباس بن فتحعلی شاه پس از فوت برادرش قهرمان میرزا که والی آذربایجان بود از جانب برادرش محمد شاه به سال 1257 والی آن ایالت شد و تا سال 1263 برقرار بود و همینکه حاجی میرزا آقاسی صدر دولت بدانست که با اللهیار خان آصف الدوله و پسروی محمد حسنخان سالار فرمانروایان خراسان بر ضدش محرمانه اتفاق کردند سرداری را به دستگیری وی مأمور آذر---بایجان کرد و اونهانی خود را به طهران رساند و از محمد شاه امان گرفت ولی از حاجی اطمینان نداشت و ناچار به سفارت روس پناهنده شد و او را به قفقاز بردند و در آنجا به سال 1300 در گذشت و رفتار او با شخص نقطه اولی به تفصیل در تاریخ ذکر شده .

بهنمیر قریه شهیره مازندران در قرب بابل که در تاریخ این امر مشروح و مفصل است. شهداء و بقية السیف قلعه

طبرسي از اهل آنجا :

(یکم) آقارسول که سرش به آمل فرستاده شد و گفتند بعداً به طهران بردند و دخترانش طوس که عنون خطابش در لوح " بار فروش امة الله طوس الاحدية مذکور است. دیگر بی بی هردو قوی الایمان و حافظ باز ماندگان و مؤمنان , و پسرانش یکی حبیب الله که مؤمن بود و دیگر ولی الله و فتح الله که بابی نشدند و از حبیب الله مذکور آقا رسول ممتازیان باقی ماند و خاندان هر دو برادر همه بهائی هستند و برادران آقارسول (یکی- دوم-) آقا محمد حسین که نیز در قلعه کشته شد و زنش گلدوستی نام مؤمنه قویة الایمان که اعداء نخست همه اشیا مؤمنین را تحویلش دادند و قفل زدند و بالاخره از او بازخواست کرده به عنوان یافتن اشیا مواضع را

کاویدند و او را به جنگل بردند و خوراک جانور شده به هلاکت رسید و دخترش خواهر باجی و پسرانش یکی کربلایی سیف الله که ایمان نیاورد و دیگر مشهدی یدالله که ایمان داشت و از نسل و نتیجه شان ایمان آوردند و برادر دیگر (سوم) آقا طاهر که نیز در قلعه شهید شد و دارای یک پسر طیب نام و یک دختر که نسل و نتیجه شان هم مؤمن شدند .

دیگر از شهداء (چهارم) آقا نظام که در قلعه کشته شد و دخترانش با نسل و نتیجه شان ایمان آوردند و لی پسرش آقا لر یا دائی لر که به هر دو نام خوانده شد ایمان نداشت .

دیگر (پنجم) آقا عظیم که در پنجشنبه بازار بار فروش قطعه قطعه گردید و پسرش مشهدی آقا جان ایمانکی داشت و پسر دیگرش کربلایی محمد علی ایمان نداشت و نسل و نتیجه شان در ایمان نیستند .

دیگر (ششم) آقا غلامرضا که نیز در قلعه کشته شد و خواهرش جانی خانم قوی الایمان بود و اعداء بلیه شدید وارد آوردند و شاید واقعه مذکوره گلدوستی مرتبط به او یا هر دو باشد و از او نسلی نیست و از جانی زوجه آقا محمد جان نسل و نتیجه ایمانی باقیست .

و (هفتم) آقا محمد جان که نیز در قلعه کشته شد پسرش حاجی معصوم از مهمین مؤمنین گردید و یک دخترش زلیخا شوهرش آقا محد کلاهدوز بارفروشی بود و از ایشان نسل و نتیجه در این امر باقی هستند و پسر دیگرش آقا جان نیز مانند برادر خود حاجی معصوم زندگانی کرد .

دیگر (هشتم) آقا قاسم سلمان که در قلعه شهید شد جوان بی نسل و نتیجه بود . دیگر از مؤمنات هم رها ن دختران آقا رسول و جانی سوگل و دیگر از اصحاب باقیمانده از قلعه (نهم) آقا عباس که از قلعه آوردند و خریداری و خلاص شد ولی در حال وقوف باقی ماند .

دیگر (دهم) آقا زمان به همین منوال .

دیگر (یازدهم) مشهدی احمد علی به همین منوال و تا آخر العمر بر حال ایمان باقی ماند . دیگر (دوازدهم) آقا لر پسر آقا نظام شهید مذکور به همین منوال و خوب بود .

دیگر (سیزدهم) آقا مرتضی برادر آقا عباس و نیز (چهاردهم) آقا حمید خریداری شدند ولی خوب نبودند.

و در دوره ابهی در آن قریه بعلاوه نسل و نتیجه مذکوره مؤمنین اول پنج برادر به نام علیجان - محمد خان - حسن جان - روح الله - محمود و تقریباً همه خاندانشان دیگر حسین شیخ با نسل و نتیجه اش دیگر کربلایی حاجی جان دیگر آقا علیجان ارباب ددیگر ملاً آقا محمد و محمد صادقخان دیگر کربلایی کرام با خانواده اش .

و این قریه با آنکه جمعیت مؤمنین این امر همیشه بمراتب کمتر از دیگران بود پیوسته به نام قریل بابی شهرت داشت و در آثار مذکور شد .

ویکی از الواح به اهل بهنمیر است قوله:

" هو الله هو المبین العظیم سبحان الذی ظهر بالحق و اظهر ما اراد بامرہ کن فیکون انہ لہو الذی بہ ظهر المیزان و نطق اللسان انہ لا اله الا هو المہیمن القیوم قد قام باسمه القیوم بین العباد و نطق بما اخذ الاضطراب سگان مدائن الاسماء الا من شاء الله مالک الوجود یا اهل بہنمیر " الخ

بوم عربی جغد .

در کتاب اقدس خطاب به مرکز حکومت عثمانیه است قوله:

" نسمع فیک صوت البوم "

و در لوح به ناصرالدین شاه است :

" لا یسمع من ارجائها الا صوت الصّدي "

صدي نیز جغد است . و در ضمن شرح همزه و الف تفصیلی است .

بیان عربی به معنی مصدري به معنی ظهور و وضوح و نیز ایضاح و تصریح و بر منطق فصیح دال تام مظهر ما فی الضمیر اطلاق میگردد .

در لوحی است:

" انّ البيان جوهر يطلب النّفوذ والاعتدال اما النّفوذ معلّقة باللطافة
واللطافة منوط بالقلوب الفارغة الصّافية و اما الاعتدال امتزاجه بالحكمة
التي نزلناها في الزّبروالالواح "

ودر اصطلاح آثارنقطه اوّلاً نام آئين جديد و تمامت آثار صادره است.
ثانياً نام دو کتاب معروف عربي و فارسي صادر در ايام سجن ماكو گرديد
تلويح به آيه قرآن "الرّحمن علّم القرآن خلق الانسان علّمه البيان"
و در مجمع البحرين است :

" في الحديث انّ الله نصر المؤمنين بالبيان اي بالمعجزة و بان الهمهم
و اوحى اليهم بمقدّمات واضحة الدلائل علي المدّعي عند الخصم مؤثّرة في
قلبه و فيه انزل الله في القرآن تبيان كلّشيئي اي كشفه و ايضاحه والبيان
والسلطان والبرهان والفرقان نظائر و حدودها مختلفة . فالبيان اظهرتميز
المعني للنفس كاظهار نقيضه والبرهان اظهر صحّة المعني و افساد نقيضه
والفرقان اظهر تميز المعني ممّا التبس والسلطان اظهر ما يتسلّط به علي
نقض المعني بالابطال "

و نقطة البيان كتاب بيان فارسي را پس از اصدار بيان عربي كه به نام كتاب
الجزاء نام برده شد در تفسير و شرح آن صادر فرمودند و كتاب بيان ناتمام
است و عربي يازده واحد صدور يافت و يك واحد ديگر هم وعده فرمودند
و از بيان فارسي نسخ موجوده غالباً تا باب عاشر از واحد تاسع " في طهارة
ارض النفوس " است و بابهاي ميرزا يحيي بر آن اضافه نمود كه نسخ
نزد ازليان متداول ميباشد و عربي تا باب تاسع والعشر من الواحد الحادي
والعشر "في انّ من يكتب حرفاً علي من يظهره الله اوبغير ما نزل في البيان
قبل ظهوره فليزل منه من كتاب الله تسعة عشر مثقالاً من الذهب" منتهي
ميگردد .

و كلام خود نقطه در بيان فارسي در وصف صدور بيان چنين است قوله:
" وبعين يقين نظر كن كه ابواب اين بيان مرتّب گشته به عدد كلشيئي
(361) واول خلق كلشيئي در اين آنكه آن يوم جمعه است بما يذكرة
الله شده ... و در حيني كه خداوند عود خلق قرآن فرمود نبود نزداو الاّ يك

نفس واحدة (آقا سيدحسين يزدي عزيز كاتب) كه يك باب از ابواب حكم ذكر ميشود نزداو كذلك يفعل الله ما يشاء ويحكم ما يريد لا يسئل عما يفعل وكلّ عن كلشيئي يسئلون ودر آن وقت كه عود كلّ خلق قرآن شد وبدء خلق كلشيئي در بيان شد مقرّ نقطه كه كه مظهر ربوبيت است بر ارض اسم باسط بود (ماه كو) كه سمواتي كه در قرآن مرتفع شده بود كلّ مطوي شد ... و حال كه هزار و دوويست و هفتاد سال گذشت (از بعثت محمدي) اين شجره به مقام ثمر رسیده ... و حال آنكه شجره حقيقت كه منزل قرآن بوده درين جبل ساكن است بسا يك نفس وحده ... و از حين ظهور شجره بيان الي ما يغرب قيامت رسول الله است كه در قرآن خداوند وعده فرموده كه اول آن بعد از دو ساعت و يازده دقيقه از شب پنج جمادي الاول سنه (1260)

كه سنه (1270) بعثت ميشود اول يوم قيامت قرآن بوده " الخ و بيان عربي كه بيان فارسي مفصلتر و شرح و تبين آن است در آثار و توقيعات به نام كتاب الجزاء نام برده گرديده چنانچه در لوحي ضمن نام جمال ذكر ميباشد. والواح صادر قبل از عگا همه تشويق به بيان ميباشد . در لوحي از ادرنه به نصير است قوله :

" و عليان صحراوي جهل و ناداني را اقرب من لمح البصر به منظر اكبر كه مقام عرفان منزل بيان است رساند " ودر لوحي ديگر قوله :

" و همچنين نقطه اولي جلت كبريائه در بيان فارسي مفصل مرقوم داشته اند رجوع به آن نمايد كه حرفي از آن كفايت ميگند همۀ اهل ارض را و كان الله ذاكر كلشيئي في كتاب مبين " و در سورة القصص است قوله :

" فابتغوا امر الله و سننه بما نزل في البيان "

و قوله :

" قل انّ المشركين ظنّوا بانّا اردنا ان ننسخ ما نزل علي نقطة قل فوربّي الرّحمن لو نريد كما ظنّوا ليس لاحد ان يعترض علي الذي خلق كلشيئي بامرّه آنچه در اين ظهور نازل بعينه همان كلمات نقطه اوليه بوده

و خواهد بود و این غلام لزال جز عبودیت صرفه دوست نداشت فوالذی
 نفسی بیده عبودیت محبوب جانم بوده بشأنی که کلاً شاهد موقفاً من
 مواقف الارض احب ان اُحرّ علي سجداً لله محبوبی و محبوب العارفين و
 اینکه در الواح ذکر مقامات عالیّه شده ناظراً الي امرالله و شأنه و عزّه و
 اجلاله بوده چنانکه نقطه بیان فرموده اند انه ينطق في كلشيئي بانّي انا لله
 لا اله الا انا ان يا خلقي اياي فاعبدون و اگر نظر به این مقام نبود فونفسه
 المحبوب ما ذكرت الا عبودية الصّرفه لله الحق كذالك كان الامر ولكن هم
 لايشعرون "

و در دعاء يدعو محيي الانام في الأيام است قوله :

" بعد الذی یا الهی ما اظهرت لهم الا ما اتی به علی من قبل و ما
 بینت لهم الا ما نزل فی البیان و دعوتهم الی ذکر نفسک العلی الاعلی
 من هذا الافق الابهی " الخ

بدینگونه اندک اندک در سنین ادرنه لحن کلام نسبت به بیان تغییر نمود
 قوله:

" طوبی از برای اهل بهاء که اگر نقطه اولی را در امرش متوقف
 ببینند در ما ظهر من عنده توقف ننمایند " الخ
 که با بعضی الواح دیگر ذیل بهاء درج است.
 و قوله :

" هو العزیز شهد الله انه لا اله الا هو العزیز الجمیل وانّ نقطة البیان
 لعبده و بها وه لمن فی السموات وارضین "
 و قوله :

" با اینکه کلّ میدانند که به این ظهور اعظم " با اینکه
 کلّ میدانند که به این ظهور اعظم ما نزل فی البیان ثابت و ظاهر و محقق
 شده و اسم الله مرتفع گشته و آثار الله در شرق و غرب انتشار یافته و بیان
 فارسی مخصوص در این ظهور امضاء شده معذک متصللاً نوشته و
 مینویسند که بیان را نسخ نموده اند که شاید شبهه در قلوب القاء شود و
 معبودیت عجل (میرزا یحیی ازل) محقق گردد . "
 و قوله :

" هو البهي الباهي الابهي حمد مقدّس از عرفان ممکنات و منزّه
از ادراک مدرکات ملیک عزّ بهائی را سزاوار است فلتراقبنّ یا
ملاً البیان لتعرفوا الظهور بنفسه و بما یظهر من عنده لا بما دونه "
و در کتاب اقدس است :

"ایاکم ان یمنعکم ما فی البیان عن ربّکم الرّحمن تالله قد نزل لذکری
لو انتم تعرفون "
و قوله :

" کذلک تغرّدت الوراقاء علی الافنان فی ذکر ربّها الرّحمن قد
صرح نقطة البیان فی هذه الآیة بارتفاع امری ... قل تالله أنّی لمحبوّبه "
و قوله :

" انا اخبرنا کلّ بان لا یعادل بکلمة منک ما نزل فی البیان "
و در لوحی است :

" قد نزلنا البیان و جعلناه بشارة للناس لئلا یضلّوا السبیل فلما اتی
الوعد وظهر الموعد اعرضوا الاّ الذین تری فی وجوههم نضرة النعم "
و قوله :

" هو الصّامت النّاطق انّ البیان ینادی بهذا الاسم و یطوف حول
ارادة ربّه ولكنّ القوم فی وهم مبین انا انزلناه لذکری لیثبت به امری بین
عبادی و یظهر سلطانی بین خلقی ولكنّ المشرکین به اعرضوا عن الله
ربّ العالمین "

و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله:

" حق شاهد و گواه است که این مظلوم بیان را تلاوت ننموده
و مطالبش راندیده این قدر معلوم و واضح و مبرهن است که کتاب بیان را
اسّ کتب خود قرار فرموده " الخ
و در خطابی است قوله:

" در خصوص بیان مرقوم موده بودید که ترجمه شده است کتاب
بیان به کتاب اقدس جمیع احکامش منسوخ است مگر احکامی که در کتاب
اقدس مذکور و تأکید شده است مرجع کلّ کتاب اقدس است نه بیان احکام
بیان منسوخ است لهذا ترجمه آن چه ثمری برای ایشان " الخ

و در ذیل نامهای قدس و همج نیز شمه ای راجع به این امور ثبت است .
و سورة البیان از الواح صادره در سنین ادرنه است .
قوله:

" هذه سورة البیان قد نزلت من جبروت الرحمن للذي آمن بالله و
كان من المهتدين في الألواح مكتوباً "

ب ي ت در لوح رئیس است :

" و بات فيه في العشي " در آنجا شام ر ا به سر

برد .

بیت اطاق و خانه و مسکن . بیوت جمع

نیز در لوح رئیس است قوله :

" أسس اركان البيت من زبر البیان و اخرجوهم من البيوت بظلم
مبین "

و در قرآن قوله :

" و في بيوت اذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمه " خانه هائی که
خدا اذن داد بر افراخته شود و نامش در آنها ذکر شود . و به همین اعتبار
تشریفی مسجد را خانه خدا گفتند و بعضی از مفسرین تأویلی به معنی
بیوت انبیاء تأویل کردند چنانچه در مجمع البحرین است و از طریق
شیعه نیز روایت کردند که خانه علی امیرالمؤمنین هم جزو آن میباشد و
نقطه البیان را نیز شرح و تأویلی بر آن است قوله:

" بسم الله البديع الذي لا اله الا هو افتتح بصر البیان لاطهار ما جعله
الله في الكيان واعلم ان الله سبحانه قد جعل اعظم عطياته لاهل الامكان
مشعر الفؤاد ان الفؤاد هي اعلي مشاعر الانسان و قد جعل الله تلك
المشعر محل اسم الرفيع و مكن غيبه المنيع " الخ

و متبادر و شایع نام بیت الله در اسلام خانه کعبه میباشد :

و در مقاله سیاح راجع به باب اعظم است قوله:

" و خود باب عزم طواف بیت الله نمود "

و از حضرت بهاء الله در لُوحی است :

" يا حاجي در بيت الهي که اليوم مطاف عالم است تفکر نما در اول ايام که احکام مقصود عالميان در فرقان نازل مشرکين به کمال جدّ در منع آن و اطفاء نور جهد فوق العاده نمودند و چون ضعف به اقتدار تبديل شد و عجز به قوّت بر بام کعبه حسب الامر مطلع اوامر و مشرق احکام الهي اذان گفته شد بعضي از مشرکين گفتند خوشا به حال پدران ما که مردند و اين صوت منکر را نشنيدند و بعضي مذکور داشتند اي کاش از سمع محروم ميشديم و اين آواز را نميشنيديم و بعضي هم به اصابع جهل و وضالالت باب اصغاء رامسدود نمودند و در اول امر امثال اين امور ظاهر و حال از هر جهتي از جهات و از هر شطري از اشطار ميشتابند و طواف مينمايند و حال در امور قبل و اين امر اعظم و نبأ عظيم تفکر نما لتعرف وتكون من العارفين " الخ و در توقيح خطاب به محمد شاه چنين فرمودند قوله:

" قسم به حق که امروز منم بيت الله واقعي "

و در لוחي است قوله :

" انّ السّجن بيتي و هو ابهي من كلّ البيوت ان انتم من العارفين "

ولي در کتاب اقدس و در اصطلاح اهل بهاء لفظ بيت متداول و متبادر در بيت باب اعظم در شيراز و بيت ابهي در بغداد است و بيت بغداد بيت اعظم ميباشد.

و قوله :

" و ارفعن البيتين في المقامين "

و در لوح حج به به ملاً محمد نبيل زرندي است قوله :

" اي ربّ هذه بيتك التي عرّوها بعدك عبادك و غاروا ما فيها و نهبوا ما عليها " الخ

و در شأن آن بيت قوله :

" هذا مقام الذي رفعت فيه صوتك و ظهر برهانك و طلعت آثارك و اشرقت جمالك و نزلت آياتك و لاح امرک و رفع اسمک و شاع ذکرک و کملت قدرتك و ؟ سلطنتک علي من في السّموات و الارضين ثمّ يخاطب البيت و ارضها و جدارها و كلّ ما فيها و يقول فطوبي لک يا بيت

بما جعلك الله موطأ قدميه فطوبي لك يا بيت بما اختارك الله و جعلك محلاً لنفسه و مقرّاً لسلطنته و ما سبقك ارضٌ الا ارض التي اصطفاها الله علي كلّ بقاع الارض بما رقم من قلمه الحفيظ فطوبي لك يا بيت بما جعلك الله ميزان الموحّدين و منتهي وطن العارفين و جعلك الله مقدّساً عن عرفان المبغضين و المشركين بحيث لا يدخل فيك الا كلّ مؤمن امتحن الله قلبه للايمان و لن يقدر ان يتقرّب اليك الا من يهبّ منه روائح السّبحان فطوبي لك بما جعلك الله مخصوصاً للمقرّبين من عباده و المخلصين من بريته و لن يمسّك الا الذينهم انقطعوا بكلّهم عن كلّ من في السموات و الارضين و لم يكن في قلوبهم الا تجلّي انوار عزّ وحدته و في ذواتهم الا ظهورات تجلّيات قدس صمدانيته و هذا شأن اختصّك الله به و بذلك ينبغي بان تفتخر علي العالمين فطوبي لك و لمن بناك و عمرك و خدمك و سقي اورادك و لمن دخل فيك و لمن لاحظك و لمن وجد منك رائحة القميص عن يوسف الله العزيز القديرو اشهد بانّ من دخل فيك يدخله الله في حرم القدس في يوم الذي يستوي فيه جمال الهوية علي عرش عظيم و يغفر كلّ من التجاء بك و دخل في ظلّك و يقضي حوائجه ثمّ يحشره في يوم القيمة بجمال الذي يستضي منه اهلها من الاولين و الآخرين

وقوله :

" واذا حضرت تلقاء الباب قف و قل يا بيت الاعظم اين جمال

القدم الذي به جعلك الله قبلة الامم ... قد ورد عليك ما ورد علي تابوت الذي كانت فيه السّكينة طوبي لمن يعرف لحن القول فيما اراد مالك البرية "

وقوله:

" تالله يا علي انا سمعنا بسمعنا عن خلف الجدار من الذين هم سكنوا

في البيت واستجاروا مقام الذي كان له ان يطوف حوله اهل الفردوس ثمّ

اهل حجبات القدس ثمّ ملائكة المسبّحين تالله ما لاسمع اذن احد من

الممكنات و مع ذلك سترنا الامر علي شأن الذي ظنّوا في انفسهم بانّ الله

كان غافلاً عنهم قل بنس ما ظننتم انه يعلم غيب السموات والارض و انه بكل شيئي عليم و كذلك كنت معدباً بين هوء لاء " الخ
شكايت از مدعيان ايمان مجاورين بيت بغداد ميباشد.
ودر لوحی به سيد مهدي دهجي است كه وي را در بيت بغداد براي سر—
پرستي گذاشته هجرت فرمودند قوله :

" انت لا تحزن عن شيئي و عما ورد عليك بعدي فاصبر و لاتكن
من المضطربين كلما سرقوا منك ما كان الامن زخارف الملك ... لو ان
ما في بيتي بمنزلة نفسي والذين هم فعلوا ذلك كانهم خانوا علي نفسي و
كان الله علي ذلك شهيد ولكن انا عفونا عن الذين هم فعلوا ذلك ان لم ير-
جوا علي مثل ما فعلوا و يكونن من التائبين ... ولكن في مقام الخلق كن
في منتهي الدقة والفتانة بحيث لن يقدر احد ان يذهب منك شيئاً و لا تفش
سرّك علي احد و لا تنشر امرك لئلا يطّلع علي ما عندك احد من
المذنبين ... ثم امكر مع كل مكار لئيم كل ذلك من سجية المؤمن قد القينا
عليك لتكون علي ذكوة عظيم ان يا مهدي فاعلم بان ما ورد عليك عند
ما ورد علي لم يكن مذكوراً"

ودر سورة الله ودر لوحی است قوله:

" ان يا طبيب اسمع حنين البيت ... انه في تصرف الذين كفروا بك
و باياتك الكبرى اي ربّ خلصني من هوء الاء المشركين الذين سمعوا
ندائك وما اجابوك قد اخذتهم الاوهام علي شأن اعرضوا عنك و
اعترضوا عليك بعد الذي جنتهم من مطلع الفضل بسطان مبين اگر نفسي
در آنجا يافت ميشد كه علي العجالة اجاره هم مينمود محبوب بودانما الامر
بيدالله انه لهو الحاكم علي ما يريد "

ودر لوح حجّ شيراز نيز به ملا محمد مذكور است قوله:

" تالله من زار البيت زار الله في سراق عرّ بقائه و خباء مجد جلاله و
كذلك نخبركم من نبا الذي كان عند العرش عظيم ومن زار البيت بما علمناه
قد يبعثه الله بعد موته في رضوان العزة والكبرياء علي جمال يستضي من
انوار وجهه اهل ملاء الاعلي " الخ

ودر لوح نصير است قوله:

" این است حرم الهی در مابین سماء و این است بیت رحمانی که مابین اهل عالم در هیکل انسانی حرکت مینماید "

و ضمن (ج م ل) شطری نقل از لوح به سلمان درج است .

و نیز نام بیت العدل بر مجلس مشورت بهائی معهود و معین و مصطلح گردید .

در کتاب اقدس است قوله:

" قد كتب الله علي كلّ مدينة ان يجعلوا فيها بيت العدل " الخ

و در خطابی به مجمع جمعی از بهائیان است:

" لمخزن بیت العدل 7 واردات و 7 مصاریف:

1 - واردات الاعشار بالنسبة الي مدخل الافراد.

2 - اعشار عن الحيوانات

3 - نصف المعادن

4 - ما يوجد من الاشياء و ليس لها صاحب

5 - اموال المتوقّي الذي ليس له وارث

6 - الزّكوة

7 - تبرّعات و ما بقي في صندوق القرية او المدينة بعد المصاریف يرجع

الي الصّندوق العمومي و من الصّندوق العمومي الي كلّ قرية مدخولها اقل من مصاریفها "

و نیز در لوحی است قوله:

" بسم الله العلي الابهي آنچه ار معنی بیت در آیات الهی نازل

...

ای سائل نظربه شأن عباد نما همین سؤال را در سنین قبل از مشرک بالله نموده " مقصود از بیت اصطلاح شعرا است که هر دو فرد از شعر را بیت خوانند چنانکه هر فردی از آن را مصراع گویند و آن دو بیت شعرسعدی بود :

دوست نزدیکتر از من به من است وین عجبترکه من از وی دورم
چه کنم با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم

که در سنین ادرنه سؤال و جواب شد و مجدّد نیز بیان نمودند و مقصود از مشرک بالله میرزا یحیی ازل است که در همان سنین ادرنه از معنی شعر مذکور از او سؤال شد و توضیح مراد شاعر نکرده بلکه بر او اعتراض نمود.

و نیز در آثار نقطة البيان است قوله:

" اكتب في ستّة ساعات الف بيت من المناجات "

و مراد از بیت به اصطلاح کاتبین است که مقداری از کلمات تقریباً به قدر سطری را بیت نامند .

بیرجند بلدة معروف در خراسان در سنین دوره ابھی جمعی

از

بھائیان قراء و نواحی یعنی از سرچاه و درخش و نوفرست قائین و غیرها در آنجا که مرکز حکومت آن قسمت بود قرار گرفتند و برخی در همانجا ایمان آوردند و یا از محلّهای دیگر آمدند و جمعی و مرکزی شد و امیر علم خان که ابا عن جدّ از اخلاف اعراب و مقتدر در آن حدود و معاون حکومت بود اخیراً حکمران شده قبض و بسط امور بدست گرفت و بالجمله نام بیرجند در آثار و افواه تکرار یافت قوله:

" یا قلمی الاعلی اهل بیرجند را ذکر نما تا نفات ذکر ایشان را به افق اعلی هدایت نماید ... این مظلوم در ارض طاء با اخوی امیر آن بلاد محبت داشته از حق تعالی شأنه مسدلت نمائید سرکار امیر را تأیید فرماید و علی ما یحبّ و یرضی موفق دارد . "

و قوله:

" ب ی و جناب میرزا آقا جان الاقدس الابھی تلک آیات

الکتاب

نزل من سماء مشیة الله و زین دیباچه "

و قوله:

" ب ي ر جناب عبد الرحيم الاعظم الابهي انا في
السجن نذكر احباء الله " الخ

بیرماني کشور معروف واقع فيما بين سيام و خليج بنگال.
پایتختش مندالي. کیفیت نشر این امر در آنجا و مشاهیر
مؤمنین در رنگون و مندالي و کنجانگون و غیره در تاریخ مفصل ثبت
گردید .

بیروت شهر و بندر معظم سوریه به ساحل دریای مدیترانه.
شرح اوضاع و احوال آنجا در ایام ابهي و
مخصوصاً سفر غصن اعظم به آنجا و غیرها در تاریخ مفصل و ذکری
از آن در ضمن حرف (ب) میباشد و غصن اعظم ایامی که در بیروت
بودند عریضه ای
به حضور ابهي فرستادند که عنوانش این بود :
" فدیت بروحي ارضاً و طنتها اقدام احبائک " و مقام ابهي به
میرزا آقا جان فرمودند مثل آقا بنویس و جواب صادر شد :
" حمداً لمن تشرف ارض الباء " الخ

=====

بَيضاء ابیض به معنی سفید و درخشان و نمایان و با اعمال و
آثار تابان .
و در قرآن موسی را با یدببضاء وصف نمود .
و در لوح به نصیر است :
" و من غیر اشاره از کف بیضایش اخذ نموده بیاشامد ."
و در کتاب وصایای عهد است :
" و فی محجته البیضاء " الخ یعنی شاهره روشن و هویدای
خود را از هجوم گروه ناقضین محفوظ و بی زیان ساخت .

و در لوح به ناصر الدین شاه است قوله:

" سوف تشقّ الید البیضاء جیباً لهذه اللیلة الدّلماء "

و در اصطلاح شیخ احسائی بیاض لون عالم مشیت می باشد و در آثار نقطه البیان مانند نهج بیضاء و غیرها مکرراً در این معنی استعمال شد. و **بیضاء** شهری است در ایالت فارس که قاضی بیضاوی مفسر شهیر قرآن اهل آنجا است و در لوحی چنین مسطور است:

" انظر فیما انزله الوهّاب فی الکتاب قوله تعالی "لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر ولا اللیل سابق النهار" این آیه مبارکه را علما از قبل و بعد تفسیر و تأویل نمودند و هر یک به اعتقاد خود معنی آن را یافته اند و لکن این مقام العلم و این مراتب الظنون و الاوهام نفسی که اورا سلطان المفسرین مینامند یعنی قاضی بیضاوی گفته این آیه ردّاً لعبدة الشمس نازل گشته مشاهده نمائید چقدر بعید است از منبع علم مع تبخره علی زعم الناس "

بَیْنِ الْحَرَمَیْنِ حرمین شهرت مکه و مدینه که جنگ و

اعمال

ناشایسته در آنها ناروا بود. و بین الحرمین مابین

مکه و مدینه.

و صحیفه بین الحرمین از حضرت نقطه مشروح در ظهور الحق آنجا صدور یافت.

بَیِّنَةٌ

عربی به معنی واضح و آشکار و به معنی برهان و شاهد

و دلیل و حجّت. در لوح رئیس است قوله:

" اذ اتی محمّد بآیات بینات من لدن عزیز علیم "

بَیْنِ عربی به حال اضافه به دو شیئی یا بیشتر به معنی میان

آنها.

در لوح به شیخ سلمان است قوله:

" ای سلمان حق به ظاهر بین ناس حکم فرموده و جمیع نبیین و

مرسلین مأمور بودند که مابین بریه به ظاهر حکم " الخ

و در لوح رئیس است :

" و ارادوا ان یفرّقوا بیننا فی شاطی البحر "

بین نیز به معنی فرقت و انفصال . در لوح رئیس است :

" و نعبّ غراب البین " و این مثلی نزد اعراب طبق عقیده قدیم

است که بوم را مشئوم و آوازش را فال بد از مرگ و فرقت میدانستند و هرگاه که نشانی‌ها و مقدمات جدائی آشکار شود گویند نَعَبَ غراب البین . و کلمه مابین در دوره دولت عثمانی به معنی دربار سلطانی مصطلح بود و در بعضی آثار هم ذکر است .

بیوفایان در ذیل نام ادیب نام برده است .

حرف

" پ "

پ

پاپا

همان پاپ جانشین متسلسل عیسای مسیح در رم به اعتقاد کاتولیک که ضمن (پاپ) مذکور است .

پارسنز

میسیس پارسنز زن جنرالی و از مشاهیر اهل بهاء ساکن واشنگتن آمریکا و مرکز میثاق در آن شهر و در قریه اش (بیلاقی مسمی به نام دوبلین) مدتی مهمان شدند و در بسیاری از آثار وی را به خطاب و عنوان " ای دختر من " خطاب فرمودند و آنچه در اصول اقتصاد خطاب به او نگاشتند و نیز توضیح بسیاری از احوالش در بدایع الآثار مسطور است و کمیتۀ اتحاد نژاد بین سفیدان و سیاهان در آمریکا حسب دستور به دست وی تأسیس و دایر گردید .

پاریس

پایتخت شهیر فرانسه .

در سورة الهیکل خطاب به ناپلئون است :

" یا ملک پاریس نبئی القسیس " الخ

و نامش در آثار مرکز میثاق مذکور و خصوصاً واقعات اقامت چند نوبت در ایام مسافرت و خطابه ها و بیانات که فرمودند و فتوگراف که گرفته شد در سفرنامه بدایع الآثار درج است و طلوع پاریس در صحنه این امر از

ایام مسافرت آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی آشکار شد و همیشه عدّه قلیل از ساکنین و مسافرین در آنجا بودند و مشهور و مهمّ از آنان مسیو هیپولیت و خامش لورا بارنی امریکائیه بودند که با ثروت و عزّت و معلومات خود

خدماتي ارجمند در این امر انجام دادند و دو تألیف مسیو دریفوس به نام بهائیت و آن همه ترجمه های الواح که به زبان فرانسه بنمود و به علت زبان دانیس در فارسی و عربی نیکو از عهده برآمد و تیاتر قرّة العین و تنظیم کتاب مفاوضات از یادگارهای او و خانمش در این امر میباشد و در بدایع الآثار از مرکز عهد و میثاق خطاب به مسیو دریفوس فرنسه است:

" هو الله اي يار مهربان چند روز به سبب دعوت دو کشیش به فیلادلفیا رفتیم و دو مجلس مفصل در دو کلیسا شد و به قدر عجز خود صحبتی داشتیم لکن تأییدات ملکوت ابھی احاطه کرد و مثل آفتاب نمایان بود هر چند ضعیفیم ولی اوقوی است هر چند فقیریم ولی او غنی است باری آیه مبارکه " و نصر من قام علی نصرته امری بجنود من الملاء الاعلی و قبیل من الملائكة المقربین " واضح و آشکار گردید امیدوارم تو با امة البهاء (لوا بارنی امریکائیہ زوجہ دریفوس) در این سفر به خدمتی نمایان موفق گردید و سبب اعلاء کلمة الله شوید تحیت محترمانه مرا به امة البهاء برسان از حق اورا تأیید و توفیق طلبم و علیک البهاء الابھی " ع
 و در ضمن نام ناپلئون نیز ذکری است .

پاشا در ترکیه عثمانیه لقب تجلیلی بزرگ مانند نواب والا در متعارف فارسی . پاشاوات در جمع علی پاشا از بهائیان ساکن طهران در آثار مذکور است . در لوحی است:

" هو الشاهد الخبير يا علي عليك بهائي و عنایتی آنچه بر تو در فتنه ارض طاء از احزان وارد شد نزد مظلوم مذکور آنه کان معک یشهد ویری و هو السميع البصير " الخ

پالوده فارسی مشتق از پالودن به معنی صاف شدن و صاف کردن و برآمدن که عربان فالده و فالودج و فالودق خواندند و نام حلوا و شیرینی خلیط از نشاسته است و در اثری به نوع بیان حکایتی ذکر است .

پترو سوره اي دارا تقرييب صد خانوار سکنه در تقرييب هشت
فرسنگي شرقي تربت حيدريه در ايام ابهي مرکزيت بهائي داشت و در
الواح و آثار نام برده گشت .

پطرس لقب يوناني شمعون اول مؤمن و نخستين حواري
و رسولان مسيح .

در لوحی است :

" يا ايها المقدّس في بحر العرفان والناظر الي شطر ربك الرحمن
اعلم بان الامر عظيم عظيم انظر ثم اذكر الذي سمّي به پطرس في ملكوت
الله "

وقوله:

" ان الامر عظيم عظيم ان پطرس الحواري مع علو شأنه و سمو
مقامه امسك اللسان اذ سئل " الخ

پير در اصطلاح عرفا و اصحاب سلوک مرشد و زاهد را
پير خوانند که رومي گوید :

پير پير عقل باشد اي پسر ني سفيدي موي اندر ريش و سر

و حافظ گوید :

گر پير مغان مرشد ما شد چه تفاوت

در هيچ سري نيست که سري ز خدا نيست

و در مقاله سياح در حق حاجي ميرزا آقاسي است قوله:
" چه که خود مدّعي پيري و مرشدي بود "

حرف " ت "

تاء شهر تبریز در آثار والواح به عنوان و رمز ارض تاء مذکور گردید و در بخشهای ظهور الحق به مقدار کافی واقعات این امر و اعداد و اوضاع مؤمنین آنها شرح داده شد و از دیوان اشعار ملا جلال الدین رومی که به نام شمس تبریزی مشهور و منسوب گردید ابیات بسیاری در آثار این امر ضمناً منقول و مذکور آمد .
و در لوحی است قوله:

" مع آنکه سجن نقطه اولی مدّت قلیله بوده معذک نفوسی که با آن حضرت در سجن بودند نظر به حفظ انفس خود اعراض و اعتراض کردند مگر یک نفس که به حبل وفا متمسک شد منقطعاً عن العالمین مع محبوب من فی السموات والارض شربت شهادت نوشید و به رفیق اعلی فائز شد " الخ
مراد از یک نفس میرزا محمدعلی زنوزی انیس است که ضمن (ان س) اشاره شد .

و با آنکه مدّت حبس مشخص نقطه در ماکو و چهریق نزدیک به چهار سال گذشت و اگر ایام توقیف و تحت نظر بودنشان در شیراز و هم پنهان بودنشان در اصفهان و غیرها د نظر گرفته شود توان گفت در سنین شش سال دعوت غالباً در تحت سلطه دولت وقت و علماء و مجتهدین بودند ولی ایام حبس ابهی از مازندران و عکا فقط بیش از دو سال بود اما باید در نظر داشت که بعد از واقعه حبسشان در در طهران سال 1268 هج.ق. تا یوم صعود به افق اعلی در بهجی عکا به سال 1309 که متجاوز از چهل سال گذشت تماماً حبس و توقیف و تحت نظر و مورد هجوم و خطر بودند

و عبارت همه در لوح مذکور نفوسی را که با حضرت نقطه در سجن بودند حتی آقا سید حسین یزیدی عزیز کاتب را نیز شامل است .
 و در لوحی دیگر قوله :

" هوالمقتدر علي ما يشاء بقوله كن فيكون يا ايها المتشبهت بذيل عنائتي ان استع ندائي من شطر فضلي انه لا اله الا انا الامر العليم قد كنا معك اذ هاجرت من التاء مقبلاً الي ارض الخاء انه لهو السامع البصير " الخ
 مراد از تاء و خاء تبریز و خراسان میباشد .
 و در بسیاری از الواح و آثار و واقعات مهمه آنجا را به صراحت ذکر فرمودند .
 و در لوح به ناصرالدین شاه است قوله :

" چنانچه در تبریز و منصوریه مصر بعضی را فروختند " الخ
 واقعه تبریز اشاره به فتنه سیدعلا و کربلائی مساعدت حاکم وقت و شهادت جمعی از مؤمنین عازم زیارت ادرنه و اخذ حکومت جمعی را و ضرب آنان و قبض اموال بسیار و غیره است و واقعه مصر اشاره به فتنه قنسول ایران در آنجا و نفي عدّه اي از مصر به خرطوم و حبس آنان است که در تاریخ به تفصیل مسطور گردید .
 و در خطابی است قوله :

" اخبار تبریز قدری حزن انگیز است زیرا مجتهد بی تمیز میرزا حسن برافروخت و فتوی به قتل بهائیان عزیز داد عطار بزرگوار را به خنجر آبدار زخم زدند و آن نفس نفیس را شهید نمودند و به قتل جمیع بهائیان فتوی داد یاران گرفتار بودند چاره جز فرار ندیدند " و قوله:

" حال نیز مناجاتی به جهت آقا علیمحمد و رقوم مزگردد ... ربّ ربّ انّ عبدک محمد علي کان منجذباً الي ملکوتک الجلي ... قد اصابه سهم اهل الضلال و وقع طریحاً قي میدان القتال " الخ
 که در ظهور الحق به تفصیل مسطور میباشد .

و (ت ف) در عدّه اي از الواح چنانچه در ذیل نام قفقاز ذکر است رمز از تفلیس و (ت ف ر) رمز از تفریش و چنانچه در ذیل آن نام ذکر است (تا) نام قریه اي در تفریش میباشد .

تابوت در لوح حجّ بغداد خطاب به بیت است قوله:
 "قد ورد عليك ماورد علي التابوت الذي كانت فيه السكينة"

الخ
 مراد از تابوت الذي فيه سكينة تابوت بني اسرائيل است که به نام تابوت العهد خوانده و آن صندوقي مذهب و مطرّز و مخصوص بود که الواح موسي در آن قرار داشت و پيشايش بني اسرائيل در سفرها میکشيدند و در خيمه مقدّس مجمع در حضر استقرار ميگرفت .

تاج نام کلاه مذهب مرصع سلطنتي بود که شاهان ايران به سرمينهادند و نيز کلاهي مرموز و منقوش و مسطور نشان سلطنت روحاني که اولياء الهي بر سر داشتند که حافظ گفته:

گرچه ما بندگان پادشهم
 پادشاهان ملک صبحگهيم
 گنج در آستين و کيسه تهي
 جام گيتي نما و خاک رهيم

و نيز :

درويشم و گدا و برابر نميکنم
 پشمين کلاه خویش به صد تاج خسروي

و مقام ابهي برهمن اسلوب تاجي مخصوص بر سر مينهاند که غالباً دست بافت ايران و آجیده کرده زيبا بود و بافته سفيد تا کرده اي به دورش مي -

-- بستند و تاج مبارک معروف نزد بهائيان بود .

تاريخ کتب تاريخيه راجع به اين امر از شرقي يا غربي مطبوع يا غير مطبوع در مقدمه تاريخ ظهور الحق که تاريخ جامع و منتظم و آثار و اسناد و خالي از هراغراق و اغماضي است و فقط بخش سوّم محض نمونه به طبع رسيد شرح داده شد .

تازی

به فارسی عرب را گویند . و تازیان جمع آن .
در لوح به مانکجی صاحب زردشتی است قوله:
" سپاس دارای جهان را که دیدار را در خاک تازی روزی نمود " الخ
و مراد از خاک تازی بغداد است که مانکجی در عبورش از هند به ایران به
ملاقات آن حضرت فائز شد .

تاشکند

مرکزترکستان روس که مرکزی از مراکز بهائی مرگب
از ایرانیان و بعضی بومی شده بود . و شرح اوضاع و احوال در تاریخ
ظهور الحق مسطور است .

تاکر

قریه ای از نورمازندان موطن اجدادی ابهی که

از مرکز

میثاق در ذکر مصائب وارده از اعداء در آنجاست :

" قریهٔ جمال مبارک را در مازندران دوازده هزار سپاه ظلوم هجوم
نموده چنان تاراج کردند که اثری از امتعه و اموال حتی غله از برای اهل
قریه نگذاشتند گاه را نیز آتش زدند و نفت را سوزاندند نفوس بی گناه را
شهید کردند و جمیع رعایا را اسیر زنجیر نمودند و به طهران آوردند و به
زندان انداختند حضرت روح الارواح ملاً فتاح راریش با چنه بریدند و با
زنجیر با پای برهنه تا طهران کشیدند با وجود اینکه پیری ناتوان بود عوانان
رحم نکردند ولی آن روح مجرّد در تحت سلاسل و اغلال پیاده میرفت
و خون از زنج بریده میریخت با وجود این تا نفس اخیر آن امیر نصرت
شهیر مناجات میکرد... به وصول به طهران جان به جانان داد " انتهى
و قوله:

" تاکر مناجات در ذکر حضرت الروح التّقی جناب محمد تقی خان
الذّی استشهد فی سبیل ربّه الجلیل الهی الهی انّ عبدک المنیب الحبیب
النّجیب النّقی التّقی الرّجال الرّشید ... لَمّا هجم الظّالمون علی القریة .. سرع
و آوی الی الطّود الرّفیع ... و لَمّا اظلّ من تلك القلّة العلیا انّ الاعداء صالوا
و هجموا علی الاحباء و اخذوهم اساری تحت السّلاسل و الاغلال فقال لصا -

-- حبه عبد الوهّاب و خادمه بابا خان واويلا ان هوء لاء النّجباء قد وقعوا تحت مخالب الاشقياء وثقلت عليهم الكبول مقرّبين في الاصفاد و ليس من الوفاء بل عين الجفاء انني احفظ نفسي من البلايا سانزل من هذه القلّة العظمي واشترك الاوداء في المصائب الذي يتزلزل لها فرائص الاقويا فقالاً له لماذاالوقوع في هذه النيران الملتهبة الي كبد الي كبدالسّماء فهوء لاء املمظلومون لا يكادون ينجوا من هذه البلية الدّهماء و ليس من شأن العقلا ان يلقوا انفسهم بايديهم الي التهلكة الكبرى فقال لهم الوفاء الوفاء يا صاحبي هذا يوم الامتحان و صباح الافتتان فاتركوني ان القي بنفسي بين الاعداء فانال الشّهادات الكبرى والأ رميت بنفسي من هذا الجبل الرّفيح الي الوادي العميق انتم فاحتفظوا انفسكم في هذا الجبل امنيع واملالذالرّفيح واتي وحده ارمي نفسي في هذه البلية العظمي فقالا معاً ذالّله ونحن معك و نتمني الشّهادات تلك ولا نفارقك ابدأ فنزلوا من ذلك الجبل الذي عاصم كلّ خائف مضطرّ حتّي وصلوا الي النّهر مقابلاً للجيش وقريباً للجنود فنظرت العصابة الظّالمة اليهم وقالت انّ هذا محمد تقي خان واعوانه الذين كنّا نتمني ان نراهم ونلقي القبض عليهم ايها الجنود عليكم برمي الرّصاص علي اهل الاخلاص فصوّبوا البنادق والقوا النّار علي ذلك الحبيب الموافق وعبدال- وهّاب المرافق ولكن الخادم بابا خان القي بنفسه بالنّهر العاتي من المحلّ العالي فاخذته المياة الشّديدة الانحدار الحامل بعيد من تلك الدّيار و خرج صحيحاً سالماً ولكن ذلك الرّجل الرّشيد مع صاحبه المجيد وقعا شهيدين في سبيل الله وهدفاً للرّصاص في محبّة الله واخذوا اهله واولاده اساري الي مركز السّلطنة الكبرى ربّ اعل درجتها في الفردوس الابهي " الخ ونيز درحق ملاعبدالفتّاح است :

" الي ان نهبت امواله و سبلت اشيائه و وقع تحت السّلاسل والاغلال اسيراً في سبيلك من تلك النّاحية المقدّسة الي طهران حاسر الرّأس حافي الاقدام مريضاً نحيفاً مصحوباً بسلسلة ثقيلة علي الاعناق وقد قطعوا محاسنه وذقنه فسالت الدّماء وهويمشي بكلّ تعب و عناء ويسيل الدّم جريح الدّقن قريح الوجه حتّي وصل الارض المقدّسة ودخل السّجن و تشرّف

بالمثل في ساحة القدس في السجن المظلم الديجور ورجع اليك بنفس راضية". الخ
 ودر حق ملا زين العابدين :

" تاكر مناجات در ذكر قدوة المخلصين وسراج المحققين حضرت ملا زين العابدين العمّ المحترم لجمال القدم . هو الله الهّم انّ سيد الموحّدين وسند المخلصين سمّي سيد السّاجدين زين العابدين وابتلي بالعذاب الاليم حتّي ترك الوطن ... حتّي بلغ بغداد و تشرفّ بالمثل في ايام شداد" الخ
 ودر حق ملاعلي باباي صغير است :

" قد اخذه الاعداء تحت السّلاسل والاعلال من تلك القرية النوراء الي البقعة المقدّسة الزّهراء مركز السّلطنة المدينة الكبرى حتّي دخل السّجن وحشرج منه الصّدور وغرغرت منه النفوس وفاضبا للقاء في سجن لبئر الظّلماء وفاض روحه الي الملاء الاعلي "

و در حق ملا علي باباي بزرگ نیز مناجات وطلب مغفرت و نیز دو دیگر در حق تلان خانم و میرزا حسن خواهر و برادر ابهي است و تفصیل واقعۀ مذکورۀ تاكر به سال 1268 در تاريخ ثبت گرديد و ذکر دوازده هزار سپاه و نفوس بي گناه که دوتن نامبرده فوق بودند و اسير کردن جميع رعايا براي نشان دادن کثرت و شدّت است و اسراء عدۀ بابي نام و نشان داده از جانب اعداء به دولت که نسبت به سکنۀ قريه نزديک به جميع بودند .

و نیز در خطابي دیگر است قوله:

" طهران تاكر مفتون شعلۀ طور در کشور نور هو الله اي بنده حضرت بهاء الله آن حدود و ثغور نور بلد مطمور است لکن عنقریب بيت معمور گردد و اوّل اقليم جهان شود " الخ

و از بستگان ابهي در آن قريه خاندان برادر مهترشان آقاميرزا حسن يعني ميرزا فضل الله اورنگي نظام الممالک و خانواده اش و نیز ميرزا عزيز الله روشن از منتسبين پدرايشان ميزيستند و آنان که بابي بودند در دوره مرکز ميثاق بهائي و منجذب شدند و خواهر نظام الممالک مسماة

شمسیه خانم با خانواده در آمل قرار داشت و تفصیل در ظهور الحق
میباشد .

تئوسوف از مرکز میثاق درخطابی راجع به تئوسوف است:

" طایفه ای در هندوستان توثیافی هستند که در
سنه هزار و هشتصد و هفتاد و پنج درتبت محفلی تشکیل نمودند و خود را
واقف به

علم روح میدانند و مشربشان وحدة الوجود است با آن طائفه بیامیزید به
نهایت انجذاب بشارت کبری دهید این دو طایفه (برهموساج - تئوسوف)
در هندوستان مستعدند زود منجذب گردند .

تأیید مصدر عربی به معنی تقویت است و به معنی کمک و یاور
و اثبات کردن استعمال میشود .

در لوح رئیس است :

"ان ربك يؤيدك في كل الاحوال ... اشكر الله بما ايدك علي عرفانه"
و تأیید نام مدرسه بهائیان همدان بود .
مؤید - تقویت شده .

مؤیدالدوله -- مؤیدالسلطنه - مؤیدالعلماء و غیرهم به عنوان القاب در
ایران بسیار بود .

تبدیل تغییر . در لوح رئیس است :

" فسوف تبدل ارض السر و مادونها "

ایضاً :

" و یبدل الظن بالیقین "

تبلبل درهم و برهم شد و مضطرب شد .

در لوح ذکر مصیبت سید الشهداء است :

" طوبی لارض تبلبل علیها عاشقیک "

و در لوح معروف "قد احترق المخلصون" است قوله:

" قد تبلبل اجساد الاصفیاء علی ارض البعد "

تبلیغ در ضمن بلوغ ثبت است.

تَبْيَانِ عربي به معني اظهار و هويدا كردن .
در كتاب اقدس است قوله :

" وعند غروب شمس الحقيقة والتبيان " الخ

تَجَاوُزُ مصدر عربي به معني تعدي و تخطي .
در لوح طبّ است قوله :

" و لا تتجاوز الي الادويه "

وقوله:

" والذي تجاوز اكله تفاقم سقمه "

تَجَرُّعُ مصدر عربي جرعه جرعه نوشيدن .
در خطابي براي طلب مغفرت براي آقا محمدكريم عطار
است قوله :

" تَجَرَّعُ كَأْسَ الْحِمَامِ "

و در خطاب وصاياتي عهد :

" رَبِّ وَقْفَنِي فِي حَبِّكَ عَلَي تَجَرَّعِ هَذِهِ الْكَأْسِ "

=====

تَجَسُّسُ مصدر عربي به معني جستجو.

در لوح نصير است :

" جَسَّسُوا فِي أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَعَلَّ تَجِدُونَ حِجَّةً أَكْبَرَ عَمَّا ظَهَرَ "

تَجَلَّى مصدر عربي به معني رخ نمودن و نمودار و پيدا شدن

و اصطلاح عرفاني در آشكاري و نموداري خدا است .

از حضرت بهاء الله در لوح خطاب به شيخ سلمان است :

" تجلّي را هم سه قسم نموده اند ذاتي - صفاتي - فعلي "

و در لوح رئیس است :

" قد تجلّينا عليك مرّةً في جبل التيناء "

و در جمع تجلّيات گفتند .

و تجلّيات شهرت لوحی معروف از حضرت بهاء الله خطاب به علي اکبر است قوله :

" صحيفه الله المهيمن القيوم هو السّامع من افقه الاعلي شهدالله لا اله الا هوءالذي اتى ان هو السر المكنون ... يا علي قبل اكبر انا سمعنا ندائك مرّةً بعد مرّةً ... تجلّي اول كه از آفتاب حقيقت اشراق نمود " الخ

تَجَنَّب در ذيل نام جنب ذكر است.

تَحْرِيف مصدر مزيد به معني منحرف و خارج از طريق

ساختن. انحراف = منحرف شدن و از جاده

به سوئي رفتن . محرّف = تحريف کرده . منحرف كج افتاده از وسط و واستقامت .

در قرآن در شأن اهل كتاب است قوله:

" يحرفون الكلم من مواضعه "

و در ضمن بيان حال پسران حاج محد كريم خان در ذيل (ك ر م) شرحي در بيان تحريف قرآن مسطور ميباشد .

و در كتاب ايقان است قوله:

" مقصود از تحريف همين است كه اليوم جميع علماي فرقان به آن مشغولند و آن تفسير و معني كتاب است بر هوي و ميل خود و چون يهود در زمان آن حضرت آيات تورات را كه مدلّ بر ظهور آن حضرت بود به هواي نفس خود تفسير نمودند و به بيان آن حضرت راضي نشدند لهذا حكم تحريف در باء آنها صدور يافت چنانچه اليوم مشهود است كه چگونه تحريف نمودند امت فرقان آيات كتاب را در طلعات ظهور به ميل و هواي خود تفسير مينمايند .

و در لوحی راجع به ميرزا محمد علي غصن اكبر است قوله :

" اگر آنی از ظل امر منحرف شود " الخ

و از مرکز میثاق در حق او است قوله:

" آیا چه انحرافی اعظم از تحریف کتاب الهی است " الخ

مراد تغییر ی است که در هنگام طبع کتب و آثار ابھی خصوصاً کتاب مبین در بمبئی به دست یاری غصن اکبر واقع شد چه در سورة الهیکل مطبوع در این کتاب چنین مسطور است :

" و جمالی لم یکن مقصودی فی هذه الکلمات الا تقرب العباد الی

الله العزیز الحمید ایاکم ان تفعلوا بی ما فعلتم بمبشری اذ انزلت علیکم آیات الله من شطر فضلی لا تقولوا انھا ما نزلت علی الفطرة انّ الفطرة قد خلقت بقولی و تطوف فی حولی ان کنتم من الموقنین " و حال آنکه در نسخ خطی منتشر بین خواصّ اهل بهاء مانند زین المقربین که طبق صدور اصلی است چنین میباشد :

" فوجمالي لم یکن مقصودی فی تلك الکلمات نفسی بل الّذی یأتی

من بعدی و کان الله علی ذلک شهید و علیم لا تفعلوا به ما فعلتم بنفسی اذا نزلت علیکم آیات الله من شطر فضله لا تقولوا انھا ما نزلت علی الفطرة تالله انّ الفطرة قد خلقت بقوله و يطوف فی حول امره ان انتم من الموقنین " و در بیانی و خطاب ی از مرکز میثاق است :

" میرزا بدیع الله در رساله اش در حق برادرش مرکز نقض میرزا

محمد علی شهادت داد که او اولاً آثار مبارکه و بعضی الواح مهمّه جمال مبارک را سرقت نمود ثانیاً کلمه اخی را تحریف به غصنی الاعظم کرد ثالثاً تگّه ای از لوحی را بریده به لوح دیگر چسباند رابعاً میرزا مجد الدین را با هدایا و رشوه نزد والی شام ناظم پاشا و احمد پاشا شمه فرستاد و موجب قلعه بند و حبس در قلعه عکا گردید و خامساً ساده لوحان را به اظهار مظلومیت بفریفت و بر احباء طعن زد و به عبد مرکز میثاق و هن رساند در ذیل شرح کتاب اقدس نیز ذکر ی است .

تحلیل چون در اسلام تطلیق زوجات و رجوع جائز است و همین

که در زوجه ای این عمل طلاق و رجوع دوبار واقع شود بعد از تطلیق

سوم آن زن محرم بر آن شوهر می‌گردد مگر آنکه ازدواج به شوهر دیگر کند و آنگاه از او به تطلیق یا موت جدا شود حق پیوستن به شوهر اول دارد و این عمل راتحلیل و شوهر دوم را محلل مینامند چه موجب حلّیت برای شوهر اول می‌باشد و حضرت بهاء الله در کتاب بدین بیان نهي از آن عمل فرمودند قوله:

" قد نهاکم الله ممّا عملتم بعد طلقات الثلاث "

تخدیش از حضرت عبد البهاء در وصف شهداء خراسان قوله:
" کا الطیور الشکور یجتنبون تخدیش الخوافی "

تخضب مصدر عربي به معنی رنگین شدن .

در کلمات مکنونه است :

" وجمالی تخضب شعرک من دمک لکان اکبر عندي من خلق الکونین
وضیاء الثقلین فاجهد فیہ یا عبد "

تراب عربي زمین و خاک و نرمه زمین و غبار .

در لوح خطاب به سلمان است قوله:

" از سلمان دنیا در مرور است و عنقریب کلّ من علی الارض از
آنچه مشاهده مینمائی به تراب راجع خواهند شد"
و در لوح خطاب به نصیر است قوله :

" کلّ من فی السموات والارض الیوم بین یدی ربّ الارباب مثل
کف تراب مشهود است " الخ

و کلمه تراب عربي و خاک فارسی در ادبیات غالباً در موقع افاده بی ارزشی
اشیاء و خضوع افراد آورده میشود .

در مناجاتی از حضرت عبدالبهاء است قوله:

" امرّغ جبینی بتراب رحبة فردانیتک "

تُرْبَة خاک و زمین و مقبره .

تربت حیدریه از بلاد خراسان به مناسبت مقام عارف

شهیر حیدر که گفتند اصلاً اهل وزاده خراسان بود به این نام معروف

گردید و در دوره حضرت بهاء الله محلّ جمعی از بهائیان و مذکور در تاریخ و آثار شد و در لوحی است قوله:

" بنام دوست یکتا قلم قدم احبّای خود را که در تربت ساکنند ذکر میفرماید تا کلّ از ذکر نار الهی مشتعل شده به او امرش عامل گردند "

تَرْبِيَةٌ مصدر عربي به معنی پرورش دادن و به خوی نیک پروراندن .

و **تَرْبِيَةٌ** نام مدرسه بهائی در طهران مشهور بود که به همت میرزا حسن ادیب طالقانی از ایادی امر در دوره مرکز میثاق و نیز به همت دکتر محمد خان و دکتر عطاء الله خان و آصف الحکماء و غیرهم در حدود سال 1317 هج.ق. تأسیس یافت و در حدود سال 1321 هج.ق. و بیشتر رسمیت دولتی حاصل کرد.

تَرْح عربي حزن و همّ .

در لوحی خطاب به طبیب است قوله الاعزّ:

" بحیث بدل مرح الفلواء بترح العرواء "

که در نامهای عرواء و فلواء و مرح ذکر است .

تُرْك نژاد و ملت معروف و به عربي در جمع اُتراك استعمال کردند .

در توقیعی خطاب به حاجی میرزا آقاسی است :

" حدیث معروف اتركوا التُّرُوكَ و لو كان ابوك ان احبوك اكلوك
وان ابغضوك قتلوك "

و در خطابی است قوله:

" ای زائر مشکین نفس حافظ شیرازی در دیوان خویش میگوید
" ترکان پارسی گو بخشندگان عمرند " آن ترک پارسی گو تویی " الخ

تَرْحٌ از مستی کج و خم شد .

از حضرت عبدالبهاء در مناجاتی است قوله :

" و تَجَلَّ عَلَيْهِ بآیات القبول حتّی یتَرَحُّ من تلك الصّهباء "

تَرِيَّاق تَرِيَّاقَة عربي تریاک به معنی فاد زهر ونیز شراب را گفتند . ودر بیان بر تریاک به معنی افیون اطلاق گردید قوله:
" في حرمة الترياق " الخ

تَرِيَّيَة عربي استخوان بالا ي سينه . ترائب جمع .
در قرآن است قوله :
" فليُنظر الإنسان ممّ خُلِقَ خُلِقَ من ماء دافق يخرج من بين الصّلب والتّرائب "

و در لوحی خطاب به ملاً محد نبیل زرندي است قوله:
" ترائب الذين هم قصدوا حرم الله " الخ
و در سورة القلم است قوله:
" ان يا حورية البهاء اياك ان تستري ترائب المقصور عن ملاء الظهور "

لا تَزْدَرِد فعل نهی از اِزْدَرَدَ از ریشۀ زرد .
در لوح طبّ است :
" ولا تَزْدَرِد الاّ بعدَ اَيكُمُ الْقَضْمُ " لقمه را نبلع و فرو نده مگر پس از آنکه عمل جاویدن کامل شود .

=====

تَزَعَرَع در صورت زیارت امام حسین از حضرت بهاء الله است :
" فآه آه بحزنک تزعت ارکان العالم "
برای مصیبتت ارکان جهان هستی به جنبش و لرزه آمد .
تَزَكِيَه مصدر عربي زکات دادن است و زکوة مقداری معین

از اموالی مبین میباشد که به حکم شرع باید اخراج و انفاق گردد.

در کتاب اقدس است :

"قد كتب عليكم تزكية الاقوات ومادونها "

اقوات جمع قوت به معنی خوراک انسانی میباشد .

تِسْع تسعة تسع عشرة تسعة عشر . عدد نه ونوزده اول در

دوره ابهی دوم در دوره بیان به درجه اول مهم و رمزی

بودند که ضمن لغات اسم ابهی حرف و غیرها مسطور است و در

اسرار الآثار عمومی شرحی میباشد.

و در کتاب بیان است :

" في سنة التسع كل خير تدركون "

که مراد نزد اهل بهاء سنه تسع بعد از اظهار امر باب اعظم یعنی

سال 1269 همان سال ورود ابهی به بغداد و تعریف مقام خود به

نوع خفا است.

و در کلمات فردوسیة است قوله :

" او است (اشاره به خرد مذکور در کلام است) خطیب اول در مدینه

عدل و در سال نه جهان را به بشارت ظهور منور نمود " الخ

تَسْنِيم مصدر مزید عربی به معنی برآمده و گوژپشت ساختن .

و در قرآن به وصف چشمه بهشتی ذکر شد .

و در لوحی از حضرت بهاء الله :

"اعرفوا يا ملاء الارض والسماء بانني انا الذي قد علق كل الاعمال

برضائيولكن خلقي غفلوا عن بدائع عنايتي واحتجبوا عن اشراق

وجهي بعدوا عن حياض رحمتي وكوثر افضالي وتسنيتم مكرمتي "

و در لوح خطاب به نصیر :

"لان فيها جري السلسيل والتسنيم "

تَسْوْمُهُ از حضرت بهاء الله در لوح خطاب به نا صرالدین شاه

است :

" طوبى لمن لا تسومه الاثقال "

فعل مضارع سامّ . خوشا به آنکه کوفته و خوار نگرداند او را اثقال و
احمال .

تَشَبَّثَ

چنگ زدن و آویختن .

در مناجاتی از حضرت بهاء الله قوله:

" اي ربّ قد تمسّكت بحبل مواهبك و تشبّثت بذيل عطائك "

تَشَرَّفَ

مصدر مزید عربی به معنی صاحب شرف و بلند مرتبه

شدن و در اصطلاح اهل بهاء به معنی حضور در محضر

انبیاء و اولیاء و امثالهم متداول بود .

لَا تُضْجِرْ

در لوح خطاب به حاجی محمد کریم خان :

" لا تضجر من يعطيك "

ناراحت و دل‌تنگ مکن آنرا که به تو بخشش میکند .

تَضَطَّجِعِي

در خطاب حضرت عبدالبهاء به عمّه :

" يا عمّتي الي متي تستغرقني في الرقاد و

تضطجعي في المهاد "

اي عمّه تاکی مستغرق در خواب و افتاده در بستری .

تَضَوَّعَ

بوی خوش داد .

از حضرت بهاء الله در لوحی است :

" مقصود از آفرینش عرفان الله بوده و چون نور ساطع و عرف

متضوّع كلّ غافل الا من شاء الله "

و در صورت زیارتی است :

" اوّل نفحة تضوعت من الوحي و اوّل نرر سطع من افق الوجه

عليك يا من فزت بايام المظلوم " الخ

تَضْيِيع فقدان - خسران - اهمال - تفويت - افناء - اتلاف -- اهلاک .

از حضرت بهاء الله در لوح خطاب به سلمان :
" محض تضییع امرالله و اخذ دینار این قسم "

تَضْيِيع فقدان - خسران - اهمال - تفويت - افناء - اتلاف -- اهلاک .

از حضرت بهاء الله در لوح خطاب به سلمان :
" محض تضییع امرالله و اخذ دینار این قسم معمول داشته اند "
و در کتاب اقدس است :
" لا تضیعوا اوقاتکم بالبطالة والکسالة "
و در لوح رئیس است :

" انّ الذین ضیعوا الامر و توجّهوا الی الشیطان اولئک لعنهم الاشیاء "

تَعَرَّضَ در مناجات آغاز خطاب معروف به عمّه است :

" لانّ تلك الورقة تعرّضت لنفحاتک "

به معرض نفحاتت قرار گرفت .

تَعَيَّنَات در اصطلاح فلسفه و عرفان مراتب هستی که تحدّدات

مطلق وجودند .

در لوح سلمان است :

" بعد از خلع تعینات بشریه هر دورا واحد دانسته اند "

تَغَبَّرَ در لوح حکما است :

" انا ننصح العباد فی هذه الایام الّتی فیها تغبّر وجه العدل "

غبار آگین شد و غبار گرفت و غبار بر آن نشست .

تَغَرَّدَ در کتاب اقدس است :

" تغرّدة الوراق علی الافنان " آواز طرب خوانی کرد .

تَغْرَغَرَ در مناجاتی از حضرت عبدالبهاء است :
 " قد اشتدَّت علي الامور وقلَّت بشاشة الوجوه فتغرغرت
 النفوس وتحشرجت الصدور " جانها در حلقوم دوران وقل قل کردند.
تَغَمَّسَ در لوح خطاب به نصیر قوله الاعزَّ :
 " شاید در بحور حکمتیه و معارف الهیه تغمَّس (غوطه)
 نمائید . "

تَفَاقَمَ در لوح طبِّ است :
 " والذي تجاوز اكله تَفَاقَمَ سُقْمُه " بیماریش بزرگ و
 سخت و دشوار میشود.

تَفَّت معموره معروف از توابع یزد که از ایام ابهی جمعی
 از بهائیان داشت و در تاریخ ظهور الحق به تفصیل ذکر
 است .

تَفَرَّسَ در سورة الذَّبْح است:
 " ولا يعلم ذلك الا من توجه بوجه القدس الي وجه ربّه
 و يكون من الذين هم في ربهم يتفرسون " در پروردگار خود دقت میکنند.
تَفَرِيشَ بلوکی از توابع اراک که جمعی از مؤمنین این امر در آغاز
 از آنجا برخاستند و در تاریخ ظهور الحق شرح داده شد.

تَفْلِيسَ پایتخت گرجستان . در دوره ابهی جمعی از بهائیان
 در آنجا بود و در الواح و آثار به رمز یا صریح مذکور
 گردید و در تاریخ مفصل گردید .

=====

تَفَوَّهَ در صورت زیارت حاجی محمد اسمعیل ذبیح است:

" طوبى لك ولمن يتقرب اليك ويذكرك بما تفوه
(نطق كرد) به الذكر الاعظم الذي به فتح باب السماء"

تقاليد و تقلیدات جمع تقلید عرفاً و در اصطلاح مسیحیان عقاید و اعمال دینیّه شایع و مرسوم شده در مابین که از سابقین به توارث و تعاقب رسید بدون آنکه در کتاب مقدس مذکور باشد . در خطابات و آثار مرکز عهدابهی به این معنی مصطلح و کثیر الذکر میباشد .

تَقْشَعِرُّ در دعاء يدعو محیی الانام :
" و ینوح سرّی و تقشعرّ جلدی " پوستم میلرزد .

تَقَلُّبٌ در مناجاتهای خطابها است :
" و اتقلّب علی الثّری " بر خاک میغلطم .

تَقْوِي (خواننده میشود تقوا) عربی پرهیزکاری و ترس از خدا و تدین و عمل به طاعتش .
در لوح دنیا است :
"یا اهل بهاء به تقوی تمسک نمائید هذا ما حکم به المظلوم و اختاره المختار"

تَقِي و متقی مأخوذ از تقوی به معنی پرهیزکار و پارسا . و از جمله مشاهیر مسمّیان به این اسم میرزا تقی خان امیر نظام وزیر قهیر شهیر اول ناصر الدین شاه که تفصیل احوال و اعمالش در تاریخ ظهور الحق به تفصیل مسطور میباشد و او عامل شهادت باب اعظم و قسمت عمده از بلایا و شهداء آن دور به امر او صورت گرفت .
و در خطابی از مرکز میثاق است که:

"میرزا تقی خان در مجلس به نوع استهزاء پرسید که دیگر لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین چه معنی دار حضرت بهاء الله فرمودند شگی در آن نیست پرسید یعنی چه فرمودند یعنی در قرآن تواریخ و تفاسیر و معانی و دقایق تاریخیه و وعد و وعید بلکه ذکر هر چیزی در آن هست گفت

من هم در آن مذکورم فرمودند بلي تو هم در آن مذکورى گفت به اشاره يا تصريح فرمودند بالصراحة گفت من از خود خبرى در آن ندیدم فرمودند هست که میفرماید " قالت ائى اعوذ بالرحمن منك ان كنت تقياً " و او سخت خشمناک شد ولى چیزی اظهار نداشت و پرسید آیا از پدرم قربان خان هم چیزی هست فرمودند هست گفت به صراحت يا اشاره فرمودند به صراحت که میفرماید " لو لا ان تأتينا بقربان تأكله النار " دیگر حاجى محد تقى تبریزی موصوف در تاریخ که ایوب ملقب گشت و سورة الصبر خطاب به او است قوله:

" قل هذا اللوح يأمرکم بالصبر في هذا الفرع الاکبر اذا فاذکرفى الكتاب عبدالله تقياً " الخ

دیگر شیخ محد تقى اصفهانی معروف به نجفی ابن شیخ باقر مجتهد مذکور ضمن نام باقر که پدر و پسر نژدبهایان برای ستمهایی که نمودند به نام ذنب و ابن الذنب شهرت یافتند و لوح معروف به سال 1308 هج.ق. خطاب به پسر صادر گردید قوله:

" یا شیخ انا سمعنا ان جنابک اعرضت عنا و اعترضت علينا حیث امرت الناس بسبى و افتیت علی سفک دماء العباد لله درمن قال : طوعاً لقاضٍ اتي في حکمه عجباً

اتي بسفک دمی في الحلّ والحرام

...در آن ارض علمای اعلام بسیارند از جمله حضرات سادات که در بزرگی و شأن معروفند با ایشان مشورت نمائید و آنچه از قلم اعلى جاری شده بنمائید شاید بر اصلاح عالم و تهذیب نفوس امم مؤید شوند یا شیخ مکرر ذکر شده و میشود چهل سنه به عنایت الهی و اراده قوه نافذه ربّانی حضرت سلطان ایده الله را نصرت نمودیم نصرتی که نزد مظاهر عدل و انصاف ثابت و محقق است (از سال ورود به بغداد 1269 هج.ق. بابیان را از تعرض و مهاجمه به شاه و دولتش منصرف فرمودند و به سلامت نفس و تفویض امر به حق متّصف کردند و تا تاریخ صدور این لوح یعنی

سنه 1308 چهل سال میشود) ... یا شیخ در بحبوحه بلایا این مظلوم به تحریر این کلمات مشغول از جمیع جهات نار ظلم و اعتساف مشهود از یک جهت خبر رسیده اولیاء را در ارض طاء اخذ نموده اند " مراد گرفتاری حاجی ملا علی اکبر شهمیرزادی و حاجی ابو الحسن امین اردکانی در سجن طهران است .
وخطابی در ضمن شرح واقعه شهیدان اصفهان ویزدبه سال 1320 هج.ق. در حق شیخ مذکور است قوله:

" یکی از علماء سوء شخص موجود در اصفهان و پدرش چون به خون حضرت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء دست بیالود حضرت بهاء الله پدر را ذنب و پسر را ابن ذنب لقب فرمود همه کس متحیر بود که حکمت این لقب چه چیز است و چه خواهد کرد تا اینکه این ایام ظاهر شد " الخ دیگر حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله افغان که مرکز میثاق در ضمن مناجات و طلب مغفرت در حقش چنین فرمودند قوله:

" ولما انفلق صبح الهدی وانتشر انوار العلی وظهر النقطة الاولى روعي له الفداء ذاق هذا الفرع حلاوة النداء ولبي بالدعاء واقتبس الانوار من ملكوت الاسرار و قام بكلّ خضوع وخشوع بين الابرار حتي اشرقت شمس الحقيقة من افق التقديس استضائت بها مشارق الارض ومغاربها في القرن المبين المتلالي السراج في الطف زجاج واهتدي الي منهاج
فلک الحمد يا الهي بما وفّفته علي هذه الخدمة العظمي و جعلته اول مؤسس لمشرق الاذکار بين الابرار ... ثم تشرف بتقبيل حظيرة القدس في الكرمل الجليل ... الي ان تمت انفاسه وقضّ القرع في ارض طيبة تكتنف القبلتين المبارکتين " الخ

و محمد تقی نامان بسیار مانند حاجی میرزا محمد تقی ابهری و سید تقی منشادی و میرزا محمد تقی طبسی و آقا محمد تقی سدهی و ملا محمد تقی هشترویدی و محمد تقی خان تاکری و میرزا محمد تقی خراسانی و غیرهم در مواضعی از این کتاب و مشروحاً در تاریخ ظهور الحق مسطورند .

تَقَرُّبُ نزدیکی جستن و کلمه تقرّب الي الله کثیر الاستعمال و

متداول است .

و در خطابی از حضرت عبدالبهاء است :

"تقرّب درگاه کبریا به انقطاع و انجذاب است و جانفشانی و محبّت رحمانی و خدمت احبّای الهی و اعظم از کلّ نشر نفحات ریاض ملکوت ابهی است زیرا مانند مغناطیس جاذب تأیید است و سبب تقرّب درگاه ربّ قدیر"

تَقِيهِ

مصدر عربي به معني پرهيز کردن و برحذر شدن و در

اصطلاح ديني کتمان مطالب و اعمال اعتقاديّه دينيه

لاجل احتياط و احتراز از مردم است و در اسرار الآثار عمومي شرحي مذکور ميباشد و در آثار نقطه البيان است قوله :

" واحذر من التّقية وراقب في التّقية الا تسري لنفسك خوفاً ولو

كنت في تلك الارض "

و در دعای صادر براي سيد جعفر بشر است قوله:

" وَاِنَّكَ يَا اَلٰهِي مِنْ لَطِيْفِ حِكْمَتِكَ قَدْ جَعَلْتَ التَّقِيَةَ فِي حَكْمِ كَانِ

النَّاسِ مِنْ اَوَّلِ الْغَيْبَةِ اِلَى الْاَنِّ فِيهَا "

و شرح گفتار حزم آثار ایشان به قدر کفایت در ظهور الحق مسطور است

و در این کتاب ضمن مواضع (ا ل ف) (ا خ) (ا م) (باب)

(ج و د) (ذ ک ر) (س) (س ب ع) (ص ع ف) (ع ب د) (ع ل م)

(ق ص ر) (ص و م) (ز و ر) (یوسف) و غیرها مقداری مسطور که

مطالعۀ دقیق را درخور و مناسب میباشد و در آثار و الواح ابهی بجای

تقیه

حکمة که اسم مصدر به معنی دانش است بغایت تکرار و تأکید مذکور گردید

و مراد مراعات مقتضیات حال مخاطب و محیط و زمان و غیرهاست و از آن

آیه قرآنیّه " ادع الی سبیل ربّک بالحکمة و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتي

هي احسن " اقتباس گردید و در عبارت مذکوره منقوله از آثار نقطه نیز اشاره

است و بعضی از قطع آیات ابهی مأخوذه از بعضی آثارشان چنین

است قوله:

" ادع بالحكمة والبيان "

وقوله:

" طوبي لك بما حضر كتابك تلقاء الوجه في هذا السجن الاعظم

.... بلّغ امر ربك بالحكمة والبيان "

وقوله:

" اياك ان تتجاوز من الحكمة بما امرنا العباد من لدن ربك العليم

الخبير "

وقوله:

" ليس البليّة سجنى وما ورد علي من المكاره بل البليّة ابتلائي بين

الذين لا يعرفون شأني ... دار مع الذين وجدتهم علي ضغينة عليك

بالحكمة في الامور ان الذين تجاوزوا اولئك غلبت عليهم الغفلة "

وقوله:

"قد قرض جناحي بمقراض الحسد والبغضاءولكنّ الآن اكون

ممنوعاً عن اظهار ما خزن و بسط ما قبض واجهار ما خفي بل ينبغي لنا

الاضمار دون الاظهار ولو نتكلم بما علمنا الله بمنّه وجوده لينفضّ الناس عن

حولي و يهربون ويفرّون الا من شرب كوثر لحيوان من كؤوس كلمات ربه

الرّحمن "

وقوله:

" حكمت محبوب است ولكن نه به شأني كه كلمة الله مستور ماند و

حكمت مابين اشرار لائق نه بين اخيار " الخ

واز آثار به امضاء خادم است قوله تبارك وتعالى :

" ليس لاحد ان يعترف بهذا الامر امام وجوه المشركين والمعتدين

له ان يستر جمال الامر لئلا تقع عليه عيون الخائفين " انتهى

" لكلّ نفس ان ينظر ويذكر ما امر الله عباده من ؟ ونطق لسان

الاولياء التّقية ديني ودين آبائي انه يحكم كيف يشاء وهو القوي القدير "

واحوال حكمت اشتعال ايشان نيز مفصلاً در ظهور لحق مسطور است ودر

این کتاب هم ضمن (ب ي ن) (ج م ل) (ح ي ي) (ح ك م)
و غیرها ذکر مییاشد .

تَکَاهُلُ در لوح حکما است :

" اجتنبوا التَّكَاهُلَ والتَّكَاثُلَ "

شاید تکاهل مأخوذ از کهوله و به معنی خود به پیری زدن یا از کاهل به معنی معتمد و پشتیبان و به معنی خود به آقایی زدن و یا از کاهل به معنی عربی بی کار و سهل انگار و بی غیرت باشد چنانچه در رسالهٔ مدنیه نیز این جمله است قوله:

" که محلّ توهم بعضی نفوس کاهله گردد "

تَکْبِيرٌ در کَبَر ذکر است .

تَکْدِي مصدر عربی به معنی گدائی و دریوزگی .

در لوح به سلمان است :

" این قوم (خانوادهٔ ازل) که به اطراف شکایت شهریه مینمایند و تکدی میکنند ادعای ربوبیت مینمایند .

تَکْرَرٌ عُوا در سورة القلم است :

" تَکْرَرٌ عُوا مِنْ کُؤُوبِ البَقَاءِ مِنْ اِنَامِلِ الابْهِي "

به معنی اگر عوا فی کؤوب و محض مبالغه است . در جامهای جاویدی از سرانگشتان ابھی لب افکنده بنوشید .

تَکِيَةٌ عربی جای بینوایان و درویشان و سوگواریهای خاندان پیغمبر . تکایا جمع .

در لوحی که در ضمن توضیح طریقت و درویش ثبت است قوله:
" در تکایا انزوا جسته جز خورد و خواب شغلی اختیار ننموده اند .

تَلٌّ عربی تَپّه – تَلُّوْلٌ و تَلَالٌ جمع .

در خطاب معروف به عمّه است قوله :

" فهِمَطَلَتِ الغِيُوْثُ عَلِي التَّلُّوْلِ وَالرَّبِّي (الرَّبَا) "

تَمَدَّن مصدر مزید عربی به معنی مقیم شدن در موطن به مقابل کوچ نشینی عشائر و در معنی تعلّم و تربی و ترقّی معروف و شایع الاستعمال گردید .
در کتاب اقدس است :

" والعلة الكبرى للاتفاق والتّمدّن لو انتم تشعرون "

تَمَدَّن الملك لقب ميرزا عبدالحسين شيرازي بهائي معروف بود که بالاخره مردود گردید و از غصن اعظم راجع به او است :
" به تَمَدَّن الملك سلام برسان و بگو آن مسأله سرّی سبب میشود که دروباره چشم شفا یافته رمد یابد از خدا بترس در لندن به تو اشاره مینمودم حال دقّت کن ظاهر میشود امر بهاء الله الحمد لله در شرق و غرب در نهایت انتشار است فسوف تري المعرضين في خسران مبين من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم " ع ع

تَمَرَّد مصدر عربی به معنی سرکشی .

در خطاب وصایای عهد است :

" اگر نفسي از ایادی و غیر ایادی تَمَرَّد نمود "

تَمَسَّك در استسماک ذکر است .

تَنبَاكُو یا تمباکو و تبابک معروف است .

در کتاب بیان است قوله :

" ونهي شده از تنباکو "

تَنبِل عربی به معنی بی جست و خیز غیر فعّال که در عرف

فارسي تَنْبَل متداول الاستعمال میباشد .

در لوحی از حضرت بهاء الله است قوله:

" از جهت عرش نازل قد سمعنا ندائك وتجلينا عليك يا تنبل لو
نلقي اليك ذكّر الطّير الي السماء ان ربك لهوالمقتدر القدير"

ظاهر چنان است که مخاطب را به همان عُرْف فارسي آميخته حقيقت با
مزاح خطاب فرمودند .

تَنْجِدُهُمْ در مناجاتی از مرکز میثاق است :

" وتتجدهم بجيش عزمم من الملاء الاعلي "

آنها را باسپاه بزرگی از جهان برین مسلط وچیره ميشوي .

تَنْسَابُ در لوح خطاب به ناصرالدین شاه است :

"امشي مقبلاً الي العزيز الوهاب ومن ورائي

تنساب الحساب " فعل مضارع انساب مشتق از مجرد سيب از عقبم مار
ميشتابد .

و در ذیل نام حباب هم ذکر است .

تَنْقِيَةٌ مصدر عربي به معني پاک وخالص کردن .

در لوح طَبّ است :

" تنقية الفضول هي العمدة ولكن في الفصول المعتدلة " که مراد شرب
مسهل و مصیفات خون وهم نتقيص خون در فصل بهار وپائیز میباشد .

تَوَجَّهُوا در کتاب اقدس :

" اذا غيض بحر الوصال و قضي كتاب المبدء في
المآل توجَّهوا الي من اراده الله الَّذي انشعب من هذا الاصل القديم "
= روکنید .

توحيد در ضمن وحدت ذکر است .

تورات عبري به معني شريعت و نام کتاب اساسي مقدّس

بني اسرائيل گرديد که به تفصيل در کتاب رهبران
بزرگ و رهروان مذکور است و در کتاب ايقان است قوله:

" جميع يهود اعتراض نمودند که آن نفس که در تورات موعود است
بايد مروج و مکمل شرايع توراۀ باشد چنانچه يهود هنوز منتظر آن
ظهورند که در تورات مذکور است "

و در خطابي از حضرت عبدالبهاء است قوله "

" لندن امة الله روزنبرگ عليها بهاء الله هو الله اي کنيز الهي
... تورات که اقدم تاريخ شمرده ميشود امروز سه نسخه موجود تورات
عبري که نزد يهود و علماي پروتستانت معتبر است و تورات سبعيني
يوناني که در کليساي يوناني و نزد شرقيون معتبر است و تورات سامري
که در نزد سامريون معتبر است و اين سه نسخه با يکديگر حثي در تاريخ
حيات مشاهير اختلاف عظيم دارد در تورات عبريان از طوفان نوح تا
ولادت ابراهيم دويست و نود و دو سال مثبت و در تورات يونانيه هزار و هفتاد

ودوسال مرقوم ودر تورات سامریه نهصد وچهل ودوسال مذکور وبه تفسیر هنری اسکات مراجعه نمائید زیرا جدولی دارد که اختلافهای تورات های ثلاثه را در تاریخ تولّد جمعی از سلالهٔ سام مرقوم نموده ملاحظه خواهید کرد که چقدر اختلاف دارد و همچنین به حسب نصّ تورات عبرانی از خلق آدم تا طوفان نوح هزار و نهصد و پنجاه و شش سال مثبت و به حسب تورات یونانی دو هزار و دویست و شصت و دوسال مذکور وبه حسب نصّ تورات سامری هزار و سیصد و هفت سال میشود حال در اختلاف تواریخ تورات تفکر نمائید فی الحقیقة این جای تعجب است یهود و پروتستان تورات یونانی را تزییف کنند و یونانیان تورات عبرانی را تکذیب نمایند و سامریون تورات عبرانی و یونانی هر دو را انکار نمایند " الخ

توق مصدر عربی به معنی میل و شوق .

در مناجاتی از مرکز میثاق است :

" بیکی بالعشی والاشراق توقاً الی الورد فی ظلّ رحمانیتک "

=====

توقیع مصدر عربی پاسخ دادن در نامه و نامه های صادره از

ناحیهٔ مقدّسهٔ معروفه نزد امامیه در جواب کسان و نیز

نامه و پاسخ نقطهٔ البیان که در ضمن نام باب ذکری است مشهور کردید .

توافق جمع

و در اسرار الآثار العمومیه تفصیل است .

تَوَكَّلُ - تَكْلَانُ
مصدر عربي به معني اعتماد وتفويض امر به

دیگری و تسلیم شدن .

در لوح رئیس است :

" لا تحزن عما ورد عليك و توكل علي الله المقتدر العليم الحكيم "

و در لوح طب است :

" و علي الله التكلان "

تولستوي
كنت لئون تولستوي دانشمند نویسنده شهیر روسی
طرفدار اصلاح جامعه بشری و منقذ اعمال ریاست دینی و هیئت سیاسی که
مقتدای جمعی کثیر از پیروان و آثارش محل توجه جهانیان بود و کاخ
خود را در مسکو برجای گذاشت و به قریه کوچکی

یاسنایا پولیانایا به برزگری و دامپروری اشتغال ورزید چون از این امر
بهائی خبر یافت تعریف و تجلیل کرد و حضرت عبدالبهاء میرزا عزیزالله
جذاب خراسانی را نزد وی به قریه مذکوره با پیام و نامه رهبری فرستاد
و او با آغوش باز به جان پذیرفته دردل گرفت و در آثارش ستوده نشر و
رواج خواست .

تومان
ترکی الاصل مستعمل در ایران نام مسکوک ده ریالی
کنونی بود .

در رسالهٔ سیاسیه است :

" هفت کرور تومان و دریای مازندران را به باد دادند"

تومانسکی مستشرق روسی که کتاب اقدس و بسیاری از الواح به روسی توصیف و ترجمه و تشریح و در واقع شهادت حاجی محمد رضا اصفهانی در عشق آباد و قیام حکومت قیصری به قصاص جانیها خطابی مورخ 1899 میلادی به وی است . قوله:

" هو الله ای معین مظلومان حمایت و صیانت دولت ابد مدّت خاطر آزردۀ ستمدیدگان را شاد و خرم نمود این سلطنت با عدالت را جاوید مدّت کن ... تا ابد الابد از برای سرکار برقرار دارد.

تُون شهر معروف در قهستان و خراسان که در این عصر پهلوی فردوس نامیدند و حضرت بهاء الله فاران یاد کرد و ذیل آن نام مذکور است .

تَهَنَّا خوشگوار و ملتذ شد .

در صورت زیارت طَلان خانم به نام است :

" اشهد انک زمن الحیات ما تهنّاتِ بشریة ماءِ برّاحةٍ و رخاء "

تیناء وزیتاء که در لوح به رئیس عثمانی و ضمن (رء س)

ثبت است . قوله:

" يارئيس قد تجلينا عليك مرّة في جبل التّيناء واخري في الزّيتاء وفي هذه البقعة المباركة " الخ
 دو کوهي است در فلسطين که حضرت مسيح بر آنها به حواري درخشيد و مراد از هذه البقعة المباركة ادرنه است.
 ودر خطابي است قوله:

" جبل تيناء وزيتاء دو جبل مقدّس است که در قرآن به تين وزيتون ناميده شد ودر اراضي مقدّسه واقع شده اند ودر کتاب ذکر يا است قوله
 " فيخرج الرّبّ ... و تقف قدماه في ذلك اليوم علي جبل الزّيتون الذي قدام اورشليم من الشّرق " الخ

تیه عربي بيابان . ورطه گمراهي . وتیه بني اسرائيل که بريّه
 طور سينا مينامند قسمتي که موسي وبني اسرائيل در طي راه از مصر تا فلسطين چهل سال در آنجا سرگردان بودند .
 ودر لوح به شيخ باقر مجتهد اصفهاني است قوله :

" ولا تكن في تيه الكذب من الهائمين "

حرف

" ث "

" ث "

ثأر

عربي به معني انتقام و خونخواهي و نيز مُنتقم .

ثأرات جمع . واز اينجا در زيارتنامه شيعيان خطاب به امام يا ثارالله و ابن ثاره است و گفته ميشود يا ثأرات الحسين يعني اي خونخواهان حسين و منظور از اين كلام تهبيج بر انتقام براي آن حضرت بود .

و در لوح به حاجي محد كريم خان است قوله:

" وكذلك في طلب الثأر بالمهلهل "

و از مرکز میثاق در ضمن طلب مغفرت برای زین المقرّبین در وصف کربلاء است قوله:

" وتعطر ارجائها بنفحات رائحة طيبة انتشرت من ثار سيد الشهداء " که اطلاق بر خون شهیدان می‌گردد .

ثانی عربی به معنی دوّم . ثانی من آمن به اصطلاح بیان یعنی دوّم مؤمنین آن دوره مآلعلی بسطامی میباشد که در باب سوّم واحد اول کتاب بیان منصوص است .

ثُبُوت- اِثْبَات در کتاب اقدس است قوله:

" انّ هذا لهو القضاء المثبت وبه ثبت كلّ قضاء محتوم "

مُثَبَّت اسم مفعول از اثبات و مراد عالم قضاء مقدّس از محو و اثبات مصطلح در عرف روحانی اسلامی میباشد و در دوره میثاق ابھی عنوان ثبوت و ثابت بر عهد و میثاق مصطلح و متداول تامّ گردید و کثیری به نام و لقب ثابت مسمّی و مشهور و مذکور در آثارند .

ثَجَّاج عربی به معنی پرسیلان .

در لوحی است قوله:

" قل يا قوم اتشربون ماء الاجاج بعدالذي نزل ماء ثجاج من سماء اسمي السّبْحان انّ هذا لجهل عظیم "

و در خطاب و مناجاتی است :

" واسقني من الماء العذب الثّجاج "

ثَدِي عربی به معنی پستان .

در توقیعی از حضرت نقطه در حال بردنشان به آذربایجان از قریه سیاه دهان خطاب به حاجی میرزا آقاسی است قوله:

" وهرگاه با وجود این مستحقّ قتل به ذات مقدّس الهی که مشتاقم به موت اشدّ اشتیاق طفل به ثدی امّش بسم الله و بالله منتظر حکم و راضی به قضای خداوندم " الخ

ثَرِي (ثرا خوانده میشود) عربی خاک نرم خصوصاً خاک درون زمین در آثار ابھی جمله " ربّ العرش والثّري " بسیار است .
و در لوح رئیس است :

" ونكون مطروحاً علي الثّري "

و در مناجات طلب مغفرت غصن اعظم عبدالبهاء در حقّ حاجی ذبیح :

" وانقلب علي الثّري متبتلاً الي ملكوت عزّك "

ثُرِيَا نام کواکب هفتگانه مرصوده معلوم که به فارسی پروین

و خوشه گویند و نام مجله هفتگی فارسی منطبع در مصر که آقا فرج الله کاشی بهائی محدث و مدیر آن شد و به علّت شیرینی مقالات و وضع ظاهر آن محبوب ایرانیان واقع گردید و فیما بین آن مجله و مجله فارسی دیگر در مصر به نام سروش و نیز مجله حبل المتین کلکته رقابت و

اغراض مذهبي و معارضات شديدہ قلمي پيش آمد و غصن اعظم عبدالبهاء
در خطابي چنين مرقوم فرمودند :

" اما روزنامه ثريا بسيار سبب زحمت ما گشت در بدایت با علي
محمد خان بالاتفاق اين روزنامه را ايجاد نمودند بعد هم زدند سبب عداوت
ميرزا علي محمد خان شد روزنامه سروش احداث کرد و به جهت عداوت
با صاحب ثريا نهايت مذمت را از احباء علي الخصوص جناب ميرزا ابو
الفضل نمود و در مجالس و محافل افتراء و بهتان زياد زد و حال آنکه ما
ابداً تعلق به هيچ روزنامه نداريم و مسلک ما تعلق به روزنامه ها نيست
روزنامه بالنسبه به مقاصد روحانيه الهيۀ ما ملعبه صبيان است روزنامه
به جهت سياسيون است نه روحانيان بعد ميانه ثريا و حبل المتين اختلاف
آراء حاصل شد از آن وقت تا حال صاحب حبل المتين به گمان آنکه
صاحب ثريا را تعلق در افکار سياسيۀ لهذا نسبت به اين امر نهايت تحريك
و مذمت را مينمايد و آنچه از قلمش جاري گردد مينگارد" انتهى

وبالآخره آقا سيد فرج الله به ايران آمد چندي نيز ثريا در طهران اداره کرد
و او به همين نام ثريا در آثار مرکز ميثاق ذکر است .

ثُعْبَان عربي مار خطرناک .

در لوح به نصير است قوله :

" ثم اعلم بانّ نفس الذي يخرج من هوءلاء انه يؤثر كما يؤثر نفس
الثُعْبَان ان انت من العارفين "

که در حق بابيان مغرض میباشد .

ثَغْر عربي دندان جلو .

در مناجاتی است :

" ثمّ اسبق الموحّدين يا بحرفي في كلّ الاحيان من فم عطائك وثرع الطافك "

ثقلین عربی مذکور در قرآن " سنفرغ لكم ايها الثّغلان "

خطاب به جنّ و انس مصطلح در آن کتاب است که متاع وحشم و چیز گیرنده و با ارزش زمین اند .
و در کلمات نمونه است :

" يابن الانسان تخضّب شعرك من دمك لكان اكبر عندي من خلق الكونين وضياء الثّغليين فاجهد فيه "

ثکلي (خوانده میشود ثکلا) عربی زن بچه مرده .

در لوح دعاء یدعوه محیی الانام :

" سبحانک اللهمّ يا الهي تسمع حنيني كحنين الثّکلي "

ثلّ در لوح خطاب به شیخ محمد باقر نجفی است :

" يا معشر العلماء بكم انحطّ شأن الملة ونكس علم الاسلام وثلّ عرشه العظيم "

یعنی تخت عظیم خراب شد .

و نیز در لوح حکمت است :

" فلما جاء اجلها ثلّ عرشها "

ثَلَّة

عربي گروه ودسته .

در خطاب وصایای عهد است :

" وثَلَّةٌ هَادِمَةٌ لِلْبَنِيَانِ "

ثَلْج

عربي به معني برف و يخ .

در لوح به شيخ سلمان است قوله:

" وحق را آب و اشیاء را به منزلهٔ ثلج چنانچه گفته اند وما الخلق

بالتَّمثالِ الا كَثَلَجَةٌ -- وانت لها الماء الَّذي هو نابع -- ولكن بذوب التَّلج يرفع حكمه -- ويوضع حكم الماء والامر واقع "

و در لوحی راجع به اسلامبول ضمن آن نام ذکر است .

ثَمَانِين

ثمانون عربي هشتاد .

در لوحی است :

" اذاً فاعرف سرّ الثمانين وما وعدتم به في التسع لتوقن بانّ الله يوفي

وعده ويقدر مقادير كلّ شي في كتاب محفوظ " الخ

مراد سال هشتاد قمری از هجرت محمدی و سال نه از اظهار دعوت نقطه

است که مقام ابھی از مقصد خود اولاً خفياً و ثانياً علناً کشف نقاب

فرمودند .

ثَمْر

ثَمْرَة عربي به معني میوه و نتاج و نتیجه و محصول و ربح

وفائده وهرچه زایش مادّي و معنوي از شيئي است .
 ثَمَرَات . ثَمَار . اثمار جمع .

از حضرت نقطه است :

"اللَّهُمَّ العن شجرة الكفر واصلها وفرعها واغصانها واوراقها وثمارها"

وبدين طريق در آثار اين امر به حدّ كثرت استعمال در امور معنويه گرديد و
 بابيان ميرزا يحيي را ثمره يعني بر شجره امر بيان خواندند و ثمره مخاطب
 در الواح لقب امري بنت حاجي ميرزا رضا قلي برادر ابهي و زوجه
 ميرزا

اسماعيل و قبلاً لقب مادرش مريم شهيره بود .

ثَمَلٌ مست شد .

در خطابي است :

" تَمَلَّ مِنَ الصُّورَةِ الْمَشْمُولَةِ الصَّبَاءُ "

ثُمَالَةٌ ته كاسه ورسوب و دُرد شراب .

در لوح حكما است :

" ومنهم من شرب ثمالة الكأس " مراد ته كاسه حكمت و معرفت

ميباشد .

ث ن ي از اين ريشه عربي كه به معني دوتايي غالباً

استعمال

میشود و مشتقات و فروع بسیار دارد از آن جمله کلمه
 مثنوی به معنی شعر دوبیتی است و مثنوی ملاً جلال الدین رومی بغایت
 معروفیت و شهرت میباشد و نام و ابیات آن در آثار این امر به کرات مذکور
 گردید

و مثنوی ابھی که در ایام اقامت سلیمانیه و کردستان سرودند مطبوع
 و مشهور میباشد .

ث و ب از مشتقات این ریشه عربی که به معنی جمع

و

اجتماع و رجوع و پیدایش غالباً استعمال میشود :

کلمه مثابه به معنی " جایگاه آنها " است و به معنی مانند و مقام و عوض
 و بجای دیگری بسیار متداول میباشد .

در لوح دنیا است قوله:

" کلمه الهی به مثابه نهال است " الخ

و در لوحی دیگر است قوله :

" انسان را به مثابه معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما
 به تربیت جواهر آن به عرصه شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد .

ث و ی ریشه عربی به معنی اقامت . مثنوی (مثوا) اقامتگاه .

در لوح به حاجی محمد کریم خان است :

" وانّ الیه مرجعک و مژاک "

پایان جلد دوّم